

تداوم شکنجه و مرگ خاموش کودکان در ایران

شیده رخ فروز

۲۲ اسفند ۱۳۹۰

«روز جنایت، کودک خردسال بی قرار بود و دائم با صدای بلند گریه و زاری می کرد مادرش که نسبت به این موضوع بی تفاوت بود از من خواست تا او را آرام کنم من هم به شدت او را مورد ضرب و شتم قرار داده و پس از آنکه ساکت شد احساس کردم جانش را از دست داده به همین دلیل جسد او را دفن کردم.»
(90/12/21 آفتاب یزد)

این گونه خبرهای تکان دهنده جای خود را در تیتر اول رسانه های ایران باز کرده است. روزی نیست که با گزارشی تلخ از «کودک آزاری» و روند رشد یابنده آن در جامعه روبرو نشویم. جمهوری اسلامی اگر چه بسیار دیر یعنی از سال 72 به پیمان نامه جهانی حقوق کودک پیوسته است (آن هم زیر فشار فعالان این زمینه و افکار عمومی) اما ظاهراً جز پرده پوشی ابعاد و آمارهای واقعی و نادیده گرفتن جنایت در حق کودکان، راهی نمی شناسد.

در اینجا نیز مانند سایر پدیده های گریبانگیر توده های مردم، از آمار و ارقام واقعی که متکی بر تحقیقات دقیق و بی شبهه باشد، خبری نیست و اگر هم باشد، در دسترس مردم قرار نمی گیرد. چرا که هیچ گونه نقشی برای تعیین سرنوشت و دخالتگری آگاهانه در تصمیمی گیری و حل معضلات جامعه، به دست اکثریت زحمتکش جامعه ایران متصور نیست. از سوی دیگر قبول قوانین، بدون ضمانت اجرایی آن، فاقد هرگونه ارزش عملی است. عدم تلاش در جهت



شماره ۸ - فروردین ۱۳۹۱



فهرست:

- تداوم شکنجه و مرگ خاموش کودکان در ایران ص ۱
مزد حداقل کارگران در سال 1391:
ضربه ای سخت بر پیکر زخمی طبقه کارگر ص ۵
مزد کارگران: گرهی که نه دست باز می شود
و نه با دندان! ص ۱۱
سیاست مبتنی بر فریب و دروغ خامنه ای ص ۱۵
مارکسیسم و رفرمیسم ص ۱۷
پاسخ به یک نامه ص ۱۹
سه شعر ص ۲۴

«در مقابل یک مورد کودک آزاری که فاش می شود، حداقل 20 مورد دیگر پنهان می ماند. به بیان دیگر، شاید بتوان این طور قلمداد کرد که آمار واقعی کودک آزاری در ایران، روزانه خیلی بیشتر از این هاست و این یعنی سالی بیش از صد هزار بار، کودکان ایرانی مورد هجوم والدین شان قرار می گیرند. ... از سوی دیگر، برخی چهره های علمی با ارائه گزارش هایی درصدهای دقیقی را برای کودک آزاری عنوان می کنند که به روشنی، منبع و ماخذ آن معلوم نیست ... طی گزارشی که با مشارکت وزارت بهداشت و یک نهاد بین المللی در سال 88، تهیه شده است، 15 درصد از کودک آزاری ها، جنبه جنسی دارد که از این آمار حدود 30 درصد به آزار جنسی پسران و بیش از 70 درصد به آزار جنسی دختران اختصاص دارد، این در حالی است که 5 سال قبل از انتشار این آمار، 48 درصد کودک آزاری به پسران و 52 درصد آن به دختران اختصاص داشت.» (آفتاب یزد - 16/90/11)

اما مسئولان حکومتی، تا آنجا که می توانند، با انکار وخامت فزاینده وضعیت کودکان، سعی در القای بهبود یافتن این اوضاع و فرار از زیر بار مسئولیت خود دارند:

«خلیل اللهی دادستان عمومی و انقلاب تبریز این نکته را نیز یادآور می شود که موضوع کودک آزاری نسبت به گذشته در تبریز کاهش یافته و در حال حاضر حقوق کودکان با توجه به اقدامات انجام پذیرفته در جامعه، بیشتر رعایت می شود.» (همانجا)

حضرات حاکم با همان روش همیشگی خود، با دروغ های آشکار و حرف های توخالی، معضلات را به سادگی حل یا کتمان می کنند. در حالی که در همین مورد روزنامه روزگار نوشته است:

شناخت و خشکاندن ریشه های این پدیده شوم در کشور، عدم برنامه های حمایتی از کودکان و عدم اختصاص بودجه در این زمینه، عدم باز نهادن دست نهادهای داوطلب مردمی و فعالان حقوق کودک و برداشتن موانع قانونی از سر راه فعالیت آنان، مسائلی است که جمهوری اسلامی نه تنها عملاً به آنها گردن نمی نهد، بلکه خود به عنوان عامل اصلی وقوع این پدیده، روند آن را باز تولید می کند و اصولاً به دلیل ماهیت ضد مردمی و پلید خود، توانایی حل اوضاع وخامت بار کنونی را ندارد.

روزنامه روزگار می نویسد: «نه قوه مقننه، نه قوه قضائیه و نه قوه مجریه هیچ کدام برای حل پدیده کودک آزاری در کشور مؤثر عمل نکرده اند و این قوا نتوانسته اند باعث کاهش کودک آزاری در کشور شوند ... لایحه حمایت از حقوق کودکان سه سال است در دولت مانده و به مجلس تحویل داده نشده است. مسئولان برای حل پدیده کودک آزاری در کشور گام مؤثری بر نمی دارند. لایحه حمایت از حقوق کودکان که هنوز به مجلس نرسیده است و از طرف دیگر خیلی از قضات اصلاً از وجود قانون حمایت از کودکان و نوجوانان که در سال 81 تصویب شده است خبر ندارند.» (90/5/1)

جناح های حاکم سرمایه داری چنان بر سر نشستن بر خوان نعمت و ثروت و بهره مندی از موقعیت مسلط بر اهرم های اقتصادی و سیاسی، گوی سبقت از هم ربوده اند، و سرکوب توده های مردم را دستمایه بقای ننگین خود و رسیدن به مطامع سود جویانه خود نموده اند، که این همه، به سیاه ترین و ضد انسانی ترین رفتارها در همه عرصه های زندگی توده ها، و بویژه بی پناه ترین و آسیب پذیرترین قربانیان خاموشش یعنی کودکان، به شدت دامن زده است:

مخدر، رفتارهای جنسی نامتعارف، اعتیاد به نوشیدنی های الکلی یا درگیری های شدید خانوادگی به چشم می خورد.» (همان منبع)

بر حقایقی که در پس تمامی این معلول های جامعه سرمایه داری عقب مانده اسلامی نهفته است، عمداً سرپوش نهاده می شود، تا به نقش دولت و سیاست هایش در نابسامانی زایی در جامعه و در نتیجه ایجاد بیکاری و فقر ... و نیز این حقیقت که آنچه در خانواده رخ می دهد انعکاسی از شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاکم، و نبود سرزندگی و نشاط در جامعه است، پرداخته نشود، و از این طریق نیز خود رژیم اسلامی زیر سؤال نرود!

راهکارهای پیشنهادی کارشناسان حکومتی نیز از چرخه تکرار فجایع علیه کودکان، گامی فراتر نمی رود: «دکتر رحیم همزبان قراملکی نیز با تأکید بر ضرورت شناسایی نیازهای اساسی کودکان در جهت احصای حقوق کودکان، ... بر این باور است که با کلی گویی نمی توان در موضوع حقوق کودک به جایی رسید و باید حقوق کودکان از منظر اسلام بازبینی شود.» (همانجا) باید دید که از «منظر اسلام» کودکان چگونه محافظت می شوند و چه قوانین حمایتی ای از آنان موجود است: «دبیر کار گروه توسعه قضایی شمال غرب کشور با اذعان بر اینکه قانون خاصی برای حمایت از حقوق کودکان وجود ندارد ... از سوی دیگر نکته ای که محققان اجتماعی بر آن تأکید دارند ابهامات قانونی در برخورد با کودک آزاران، خصوصاً والدینی است که در رابطه با فرزندان خود مرتکب خشونت می شوند. براساس قوانین، " اقدامات والدین و اولیاء قانونی و سرپرستان صغار و محجورین که به منظور تأدیب یا حفاظت آن ها انجام می گیرد مشروط به اینکه اقدامات مذکور در حد متعارف، تأدیب و محافظت باشد جرم نیست"

«از ابتدای امسال، کودک آزاری در ایران سیر صعودی پیدا کرده است. کارشناسان معتقدند افزایش خشونت در جامعه باعث افزایش کودک آزاری شده است اما مسئولان چنین ادعایی را رد می کنند. می گویند نه خشونت افزایش پیدا کرده و نه کودک آزاری بلکه رسانه ها با برجسته کردن اخبار خشونت، قصد سیاه نمایی دارند.» (90/5/3)

اما باید دید زمانی هم که مسئولان مجبور به پذیرش رشد چنین پدیده ای گردیده اند، در زمینه ریشه یابی «کودک آزاری» و خشونت علیه کودک، به چه دلایلی متوسل می شوند:

«نکته جالب توجه در بررسی آزار جنسی کودکان در این گزارش، کمرنگ شدن مذهب و نقش مهارکننده آن در روابط اجتماعی و خانوادگی است.» (همانجا)

برخلاف این گزارش، بررسی های کارشناسان حکایتی دیگر از مسئله فوق ارائه می دهند: «بحران های اقتصادی و اجتماعی که حاصل اتخاذ سیاست های غلط دولت در سال های اخیر است، یکی از علت های اصلی کودک آزاری در کشور است ... وقتی خانواده در جامعه دچار فشار اجتماعی و اقتصادی می شود به طور قطع آسیب پذیرترین اعضای خانواده یعنی کودکان قربانی می شوند.» (روزگار - 90/5/3)

«عوامل و شرایط گوناگونی باعث کودک آزاری می شود و والدین بی دلیل کودک خود را آزار نمی دهند و می توان گفت در پشت هر آزاری عللی نهفته است که باید به آن پرداخته شود. ... شرایط بد اقتصادی، فشارهای موجود در محل کار و زندگی، اخراج و تبعیض در کار، عدم امنیت شغلی و ... از جمله عواملی هستند که موجب کودک آزاری می شوند.» (آفتاب یزد - 90/5/8) «در خانواده کودکان آزار دیده، دست کم یکی از پدیده های طلاق، اعتیاد به مواد

حکم سرپرستی وی را بر کودکان قانونی خدشه ناپذیر می‌سازد، خود ظالمانه‌ترین روابط را در خانواده نهادینه می‌سازد: «در ایران مسئولیت اصلی نگهداری فرزندان با پدر خانواده است در حالی که در بیشتر کشورهای جهان چنین تلقی وجود ندارد. ما باید بپذیریم که خانواده هم ممکن است دچار آسیب شود به گونه‌ای که دیگر صلاحیت نگهداری از فرزند خود را نداشته باشد.» (روزگار - 90/5/3) «مثلا در مورد محمد پویا که اوایل سال جاری به خاطر مصرف مواد مخدر کراک به بیمارستان آورده شده بود، اگر با یک تعهد قضایی ساده به خانواده اش تحویل داده نمی‌شد، شاید امروز شاهد مرگ او نبودیم.» (روزگار 90/5/1)

رد حق سرپرستی مادر بنا به قوانین متکی بر شرع و در مواردی سپردن حق حضانت به وی تا سن 7 سالگی کودک (که آن هم بسته به دختر یا پسر بودن کودک مشروط می‌باشد)، در نبود حمایت قانون و مراکز نگهداری کودکان، حتی حمایت مادر را نیز از کودک بی‌پناه سلب می‌نماید و در صورتی که هم پدر و هم مادر صلاحیت نگهداری از کودک آزار دیده را نداشته باشند (در صورتی که بتوان آن را اثبات نمود، به توسط کدام نهاد حمایتی کودک؟) وضع بدتر گردیده و با هزار بهانه و رفع مسئولیت نگهداری از کودک (که مستلزم اختصاص بودجه از سوی دولت و ایجاد سازمان‌های مربوطه می‌باشد)، کودک باز به خانواده برگردانده می‌شود و این چرخه خونبار و روانپزشکی اجتماعی دوباره بکار می‌افتد. این در همان حالی است که سالانه میلیاردها دلار صرف امور مذهبی و پر کردن کیسه گشاد روحانیان می‌گردد.

اگر نمی‌خواهیم دوباره شاهد شکنجه سمیه‌ها، جان دادن باربدها، پارساها، محمد پویاها، محمدها و هزاران هزار کودک دیگر بر تخت بیمارستان‌ها باشیم، باید دست به کار شد.

همچنین هر چند ماده 1179 قانون مدنی به والدین "حق تنبیه" کودک خود را می‌دهد ولی تأکید می‌کند که به استناد این حق نمی‌توانند فرزند خود را "خارج از حدود تأدیب" تنبیه کنند. به گفته کارشناسان حقوقی، مشخص نبودن محدوده "تأدیب و تنبیه" و نامشخص بودن "حد متعارف" در مواد قانونی مذکور "دست قاضی را در زمان لازم برای صدور حکم بسته" و "دست والدین غیر مسئول و خشن را برای اعمال خشونت" باز گذاشته است. «(همانجا)» «در ایران به دلیل اینکه قوانین، اختیارات زیادی برای والدین کودکان در نظر گرفته است، وجود نهادهای حمایتی بی‌ربط است.» (روزگار - 90/5/3) «تعداد قابل ملاحظه‌ای از پرونده‌های آزار جنسی کودکان، بدون محکومیت عامل جرم مختومه می‌شود. بسیاری از مجرمان حتی به دادگاه نیز فراخوانده نمی‌شوند. مسائلی همچون رعایت مسائل عرفی مانند شرم، مداخله نکردن در امور خانواده‌ها و همسایه‌ها و دشواری تهیه اسناد و اثبات کودک آزاری، از مهم‌ترین عوامل فرار این مجرمان جنسی از چنگال قانون است. راه حلی که برای اصلاح این وضعیت در لایحه حمایت از حقوق کودکان و نوجوانان پیش بینی شده است، مجازات قانونی برای عوامل سکوت در برابر این پدیده است. این در حالی است که دادستان عمومی و انقلاب تبریز معتقد است، نباید مسائل مربوط به کودکان را قضایی و پلیسی کرد، چرا که بخش اعظمی از مسائل مرتبط با حقوق کودکان، اجتماعی بوده و باید تلاش شود تا با فرهنگ سازی در جامعه به سمت رعایت صحیح حقوق کودکان گام برداشته شود.» (همانجا)

قوانین قرون وسطایی جمهوری اسلامی که با توسل به دین و حفظ حریم خانواده (!؟) و محوریت پدر (مرد)، حق اعمال خشونت علیه کودکان را برسمیت شناخته و

مزد حداقل کارگران در سال 1391:**ضربه ای سخت بر پیکر زخمی طبقه کارگر**

یحیی سمندر

29 اسفند 1390

حکایت همچنان باقی است: حکایتِ استثمارِ مطلق کارگران؛ حکایتِ محرومیتِ طبقه کارگر از حقوق اساسی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و فرهنگی؛ حکایتِ انباشت هر چه بیشتر سرمایه و ثروت در دست عده ای کم شمار و انباشت فقر سیاه، استثمار و بی اعتمادی به آینده برای اکثریت انبوه و قاطع جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان؛ حکایتِ بیکاری انبوه و مزمن بخش فزاینده ای از طبقه کارگر؛ حکایتِ محرومیت بیش از 95 درصد کارگران بیکار از بیمه بیکاری؛ حکایتِ استثمار مضاعف زنان کارگر و محروم کردن آنان از تصدی فعالیت های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی؛ حکایتِ مخالفت رژیم با استقلال اقتصادی زنان و تلاش برای برگرداندن آنان به کنج خانه؛ حکایتِ کار میلیون ها کودک و محرومیت شان از تحصیل و شرایطی که رشد سالم جسمی و روحی و فرهنگی آنان را تأمین کند؛ حکایتِ محرومیت کارگران از حق تشکل و حزب، از حق گرد همائی و اعتراض، از حق اعتصاب؛ حکایتِ محرومیت کارگران از حق اظهار نظر و تصمیم گیری در مورد سازمان دهی شرایط کار و زندگی خود و جامعه، در حالی که طبقه کارگر بزرگ ترین طبقه اجتماعی ایران و بزرگ ترین مولد ثروت در جامعه است؛ حکایتِ سرکوب و بازداشت و شکنجه و کشتار و اعدام مخالفان سیاسی؛ حکایتِ قبضه تمام وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات

نمی توان و نباید نسبت به افزایش رو به رشد «کودک آزاری» در تمام ابعاد آشکار و پنهان جسمی، جنسی و روانی آن بی اعتنا ماند. عواقب اعمال سیاست های خانمان برانداز جمهوری اسلامی که تا اعماق جامعه و خانه و خانواده نفوذ کرده، کودکان بی پناه جامعه ما را آماج حملات ستمگرانه خود قرار داده است. این رفتارهای رژیم اسلامی کودکانی روان پریش تولید می کند که والدین فردای جامعه اند. باید پیامدهای خشونت علیه کودکان و «کودک آزاری» را در جامعه آشکار ساخت و افشا نمود. علل به وجود آورنده آن و نقش حاکمیت در این مورد را نیز به همگان نشان داد. علیه قوانین ارتجاعی حاکم، به ویژه در مورد کودکان، بپاخواست و برای تغییر آنها جنبش اجتماعی متحدی را سازمان داد. کارگران و توده های زحمتکش باید خط بطلان بر این کارنامه سیاه 33 ساله بکشند و بساطی را که همه روزه بر بستر آن شاهد زجر و شکنجه و برباد رفتن حیات محرومان هستیم، درهم بکوبند. کودکان ما و نسل های آینده باید زندگی شایسته انسان امروز و فردا را با رفاه و آسایش بیشتری تجربه کنند. این تجربه ارزشمند به دست نخواهد آمد مگر با به زیر کشیدن حاکمان سرمایه دار و زمیندار کنونی و برقراری حاکمیت جمهوری دموکراتیک شورائی کارگران و زحمتکشان ایران. این ما هستیم که باید این فردا را از هم اکنون تدارک ببینیم!

برای ارتقای خیزش ما به یاری انقلابیان**پرولتری نیازمندیم**ruwo.iran@gmail.com

نخست، بد نیست نگاهی به فاصله نرخ تورم (افزایش عمومی و مستمر سطح قیمت ها) با نرخ افزایش مزد حداقل در سال گذشته بیان‌اندازیم. در ماه های آخر سال 1389، هنگامی که بحث «افزایش مزد حداقل» کارگران مطرح بود، مقامات حاکم مدعی بودند که نرخ تورم در سال 1390 حدود 12% خواهد بود. اما طبق آمار بانک مرکزی، درصد تغییر شاخص کل بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران در نه ماه اول سال 1390 نسبت به نه ماه مشابه سال پیش 21.5 درصد افزایش داشته است. بانک مرکزی متوسط تورم در سال 1390 را حداقل 21% پیش بینی کرده است. بدین سان پیش بینی مقامات رژیم در مورد تورم از نرخ تورم اعلام شده توسط بانک حدود 9 واحد درصدی کمتر بود یعنی آقایان حدود 75 درصد «اشتباه لپی» داشتند! از این مهم تر، اینکه در سال گذشته مزد حداقل به میزان 9 درصد و مزد های بالاتر از حداقل کمتر از این میزان افزایش اسمی پیدا کردند که دست کم 12 واحد درصدی از نرخ تورم اعلام شده کمتر بود. این بدان معنی است که قدرت خرید کارگران دست کم 12 درصد در طی سال 1390 کاهش یافت.

افزایش اسمی مزد حداقل به میزان 18 درصد برای سال 1391 نیز از نرخ تورم جاری، سه واحد درصدی کمتر است. در ضمن به نکته مهمی در مسأله تورم باید توجه داشت و آن اینکه قیمت محصولات و خدمات مورد نیاز طبقات کم درآمد بیش از نرخ متوسط تورم افزایش می یابد. بنا بر داده های مرکز آمار ایران، چهار دهک پایین درآمدی، همواره نرخ تورم شدیدتری از تورم میانگین را تحمل می کنند؛ اما نرخ تورم برای دهک های بالا غالباً کمتر از متوسط است. همچنین شدت این تفاوت در سال هایی که تورم به طور عمومی شدیدتر است، بیش از بقیه سال ها بوده و از جمله در سال 87 که تورم میانگین 25.5 درصد اعلام شده،

توسط حکومت و اعمال سانسور و تبلیغ شبانه روزی دروغ و خرافات و تهدید و فریب از رادیو و تلویزیون و مطبوعات وابسته و مساجد و مراسم نماز جمعه و غیره. آری این حکایت های درد و رنج تحمل ناپذیر طبقه کارگر همچنان ادامه دارند و این داستان ملال آور و طغیان بر انگیز، روز به روز طولانی تر می شود. در این شرایط، اعلام مزد حداقل مصوب شورای عالی کار، این ارگان دست نشانده دولت سرمایه داری و کارفرمایان، ضربه هولناک دیگری است که نظام سرمایه داری بر پیکر طبقه کارگر ایران وارد می آورد!

طبق گزارش ایسنا، روز 24 اسفند 1390، «شورای عالی کار با حضور شرکای اجتماعی برگزار شد، طرفین با افزایش 18 درصدی حداقل دستمزد سال 91 موافقت کردند. بر این اساس حداقل دستمزد کارگران در سال آینده به 389 هزار و 754 تومان افزایش یافت. در این زمینه غلامرضا عباسی، دبیر کانون عالی انجمن های صنفی کارگری سراسر کشور اظهار کرد: همچنین در این جلسه بن کارگری 35 هزار تومان، پایه سنوات روزانه 250 تومان و سایر سطوح نیز هفت درصد افزایش به اضافه روزانه 12093 ریال افزایش یافتند» (ایسنا، 24 اسفند 1390).

کارگران ایران که طبق آمارهای عناصر وابسته به خود رژیم حدود 43 درصدشان حتی این مزد حداقل را هم دریافت نمی کنند و زنان کارگر که به طور متوسط مزدشان از 60 درصد مزد مردان کارگر کمتر است معنی ارقام اعلام شده توسط شورای عالی کار را می دانند و آن را دهن کجی و دشنامی بی شرمانه به خود تلقی می کنند. با این همه ما می کوشیم معنی واقعی افزایش 18 درصدی مزد اسمی حداقل و دیگر تصمیمات شورای عالی کار را به طور مختصر توضیح دهیم.

مرزبندی کرد که مدعی اند افزایش مزدها باعث افزایش قیمت ها و تورم می شود و بنابراین آنچه کارگران در اثر افزایش مزد به دست آورند به خاطر افزایش قیمت ها از دست می دهند، پس تلاش برای افزایش مزد تلاشی بیهوده است و یا اینکه نباید خواستار افزایش مزد به صورتی بود که باعث افزایش شدید تورم شود! این گفتمان نادرست و ضد کارگری است. افزایش مزد ممکن است باعث کاهش سود سرمایه داران شود اما باعث افزایش ارزش کل محصولات تولید شده نمی شود. می گوئیم افزایش مزد «ممکن است» باعث کاهش سود سرمایه داران شود زیرا این کاهش الزامی نیست، چون که سرمایه داران معمولاً با کاربست فن آوری جدید و شیوه های سازمانی نوین و عقلانی کردن روند تولید و غیره می توانند بارآوری کار را افزایش دهند و افزایش مزد را جبران کنند و حتی بیش از زمانی که مزدها افزایش یافته بود استثمار نمایند. افزایش مزد تنها باعث تغییر در توزیع ارزش تولید شده بین سرمایه و کار می گردد، اما کل ارزش تولید شده تغییر نمی کند. از سوی دیگر می دانیم که ارزش (یعنی کار اجتماعاً لازم برای تولید یک کالا)، مبنای قیمت است و به رغم تفاوتی که بین ارزش انفرادی و قیمت انفرادی یک کالا می تواند وجود داشته باشد، ارزش کل کالاها و خدمات تولید شده در جامعه سرمایه داری با قیمت کل آنها برابر است. تورم اساساً در اثر افزایش نقدینگی (به ویژه اعتبارات یا پول اعتباری) به وجود می آید و به افزایش مزد ربطی ندارد.

گفتمان فریبکارانه دیگری در مورد مزدها وجود دارد که به یارانه های نقدی مربوط می شود. مقامات دولتی و نیز سرمایه داران مدعی اند که یارانه های نقدی به خانوارهای کارگری کمبود مزد آنها را جبران می کند و باعث «حفظ» یا حتی «ارتقای» قدرت خرید

دهک اول تورمی 29 درصدی را تحمل کرده، حال آنکه این شاخص برای دهک دهم 21.8 بوده است. این بدان معنی است که اگر نرخ متوسط تورم در سال 1390 همان دست کم 21 درصدی باشد که بانک مرکزی اعلام می کند، نرخ تورم برای دهک های 1 تا 7 حدود 2 تا سه واحد درصدی بیشتر یعنی دست کم 23 تا 24 درصد بوده است. البته اعتبار این ارقام به شرطی است که ما ارقام رسمی را انعکاس درست وضعیت بدانیم و تغییر مصلحتی داده ها توسط ارگان های مسئول آمار و سانسور داده ها توسط ارگان های دولتی را در نظر نگیریم.

احساس کارگران از تورم و یا دقیق تر بگوئیم از فاصله بین مزد و هزینه زندگی شان بسیار بیش از اینها است. حتی به اصطلاح نمایندگان کارگر در شورای عالی کار، نخست پیشنهاد 43 درصد افزایش مزد حداقل می کنند و بعد به تدریج «تخفیف می دهند» و به 35 درصد، 30 درصد، 25 درصد و سرانجام به 18 درصد می رسند. علت این امر چیست؟

علت آن است که سطح مزد کارگران ایران به طور بنیادی و ساختاری بسیار پائین است و از حداقل لازم برای گذران زندگی و حتی از خط فقر بسیار پائین تر است و نه تنها افزایش مزدها به نسبت تورم (که برخی از سازمان های کارگری و حتی برخی از سازمان های که خود را حزب طبقه کارگر می نامند آن را چاره درد دست کم در این مقطع تصور می کنند)، بلکه افزایش مزد به میزانی بیش از نرخ تورم (و حتی به میزان دو یا سه برابر نرخ تورم) نیز چاره ساز نیست و حداقل زندگی بخور و نمیر را تأمین نمی کند.

در اینجا باید با گفتمان فریب کارانه سرمایه داران، مقامات دولتی، ایدئولوژی پردازان بورژوازی و حتی برخی از جریان های اصلاح طلب کارگری نیز

است که می توان آن را نوعی بینش امتیاز جویانه برای کارگران تلقی کرد: طبق این خواست، «کارگران» باید از بالاترین استاندارد زندگی بشر امروز بهره مند باشند. می توان پرسید بقیه مردم از چه باید بهره مند باشند؟! در وضعیت کنونی، تنها بورژوازی و زمینداران بزرگ و گروه های کوچکی از لایه های بالای خرده بورژوازی از بالاترین استانداردهای زندگی برخوردارند یعنی آنها این امتیاز را دارند. این شعار می خواهد این امتیاز را به کارگران برگرداند! در حالی که طبقه کارگر بنا به سرشت طبقاتی خود مخالف هر نوع امتیاز است.

این گونه شعارها که براساس «هرچه بیشتر بهتر» و آزاد گذشتن قوه تخیل و واقعیت انگاشتن آرزوها بیان می شوند مشکلی از کارگران حل نمی کنند و نمی توانند شعاری برای عمل (چه تبلیغ و ترویج و چه بسیج و سازماندهی جنبش های اعتراضی و مطالباتی کارگران) باشند. ما ضمن آنکه با «امکان گرائی» در معنای تسلیم به شرایط موجود باید مبارزه کنیم و بدان تن ندهیم در همان حال باید خواست و شعاری طرح کنیم که قابل تحقق باشد (طبیعی است که برخی از خواست ها می توانند با مبارزه و پیگیری و فداکاری در همین جامعه سرمایه داری تحقق یابند هر چند امکان بازپس گرفته شدن آنها همواره وجود دارد و برخی دیگر که مهم ترین خواست ها هستند تنها پس از سرنگونی بورژوازی قابل تحقق اند).

روشن است که اگر کارگران ایران یا دست کم کارگران واحدهای بزرگ صنعتی و خدماتی کشور، خواست واحد و مشترکی برای مزد حداقل مطرح کنند، این کار، گام مهمی برای وحدت مبارزاتی آنان خواهد بود. طبیعی است که خود کارگران با توجه به توازن نیروها و با مشورت و تبادل نظر و تجربه با یکدیگر خواست افزایش مزد به میزان معینی را مطرح خواهند

کارگران می گردد. این دروغی آشکار است. زیرا پیرانه های نقدی در بهترین حالت، افزایش قیمت انرژی و سوخت و نان را جبران می کنند و افزایش قیمت دیگر ارزاق و افزایش هزینه مسکن (اجاره یا خرید) و پوشاک و حمل و نقل و ارتباطات و مخابرات و بهداشت و آموزش و غیره را دربر نمی گیرند. به همین طریق افزایش ناچیز «بن کارگری» و «حق سنوات» و غیره نیز در مقابل هزینه های کمرشکن زندگی چاره ساز نیست. اکنون دیگر برخی از مقامات حاکم و برخی از سرمایه داران نیز معترف اند که مزد ها به علاوه پیرانه ها (که بخشی از مزد است که دولت به جای سرمایه داران از دارائی عمومی می پردازد) حدود یک سوم تا یک چهارم مبلغ لازم برای زندگی نسبتاً شایسته یک خانوار کارگری را تشکیل می دهند.

درک این موضوع که افزایش مزد به تناسب تورم، شعاری راست روانه است و حتی فوری ترین مشکلات کارگران را حل نمی کند باعث شده است که در یکی دو سال اخیر برخی سازمان های کارگری و برخی از سازمان هایی که خود را حزب طبقه کارگر می نامند خواست « تعیین دستمزدها توسط نماینده های واقعی کارگران بر اساس بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز» را مطرح کنند. این خواست که «جذاب» و «دلربا» به نظر می رسد فاقد بنیاد علمی و حداقل محاسبه اقتصادی است. بر طبق یک محاسبه ساده سرانگشتی برای اینکه مزد دریافتی کارگران بتواند یک زندگی مرفه («بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز» پیش کش!) برای کارگران ایران تأمین کند، باید مجموع دریافتی 12 تا 13 میلیون کارگر مزدی ایران چیزی بین 700 تا 800 میلیارد دلار باشد که تقریباً دو برابر کل تولید ناخالص سالانه کشور است! عیب این شعار تنها در غیر قابل تحقق بودن آن نیست. این شعار در عین حال حامل یک انحراف تئوریک

استانداردهای زندگی بشر امروز» در آن نیست.

(3) برای کارگران و توده مردم قابل فهم، ملموس و «منصفانه» است: به جای «بالاترین استاندارد زندگی بشر امروز» مبنای متوسط هزینه زندگی واقعی یک خانوار شهری ایران گرفته است.

(4) با نتایج یک رشته محاسبات کارگری در مورد حداقل لازم برای «زندگی شایسته» یک خانواده کارگری انطباق دارد.

برای روشن شدن بیشتر موارد بالا مبلغ این مبنای را حساب می‌کنیم:

طبق گزارش نتایج بررسی بودجه خانوار در مناطق شهری ایران در سال 1388 از سوی بانک مرکزی که هزینه و درآمد خانوارهای ساکن مناطق شهری ایران در 75 شهر و 8 هزار و 617 خانوار نمونه را بررسی کرده، متوسط هزینه ناخالص سالانه یک خانوار شهری حدود 127 میلیون و 139 هزار ریال (ماهانه حدود 10 میلیون و 595 هزار ریال) بوده است.

ما متوسط هزینه یک خانوار شهری در سال‌های 1389، 1390 را نداریم. اما با توجه به نرخ تورم رسمی در سال 1389 (12.4%) طبق داده‌های بانک مرکزی و 13.9% طبق داده‌های مرکز آمار) و در سال 1390 (حداقل 21% طبق داده‌های بانک مرکزی)، می‌توانیم متوسط هزینه خانوار شهری یا رقمی نزدیک به آن را برای سال 1390 حساب کنیم. این مبلغ چنین خواهد بود:

$$10595000 \times (1.124) \times (1.21) = 14409624$$

هزینه ماهانه متوسط یک خانوار ریال
شهری در سال 1390

کرد. اما این بدان معنی نیست که نسبت به شعارهای نادرست راست و «چپ» (مانند شعار راست روانه «افزایش مزد به تناسب تورم» و شعار چپ روانه «تعیین دستمزدها توسط نماینده‌های واقعی کارگران براساس بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز») به بهانه اینکه برخی سازمان‌های کارگری یا سازمان‌های سیاسی آنها را مطرح می‌کنند، بی‌اعتنا باشیم. باید با شعارهای نادرست از جانب هر کس و هر سازمانی که باشد مبارزه کرد و نادرستی آنها را روشن و آشکار ساخت. در همان حال می‌توان و باید چارچوبی برای طرح شعارهای درست جستجو نمود.

ما گفتیم که طبقه کارگر بزرگترین طبقه اجتماعی و بزرگترین مولد ثروت در کشور است در همان حال می‌توان گفت که کارگران با خانواده‌شان اکثریت جمعیت را نیز تشکیل می‌دهند. بدین سان طبیعی و «عادلانه» است که کارگران خواهان مزدی باشند که هزینه متوسط زندگی یک خانوار شهری را تأمین کند. از این رو هزینه متوسط زندگی یک خانوار شهری (با توجه به اینکه اکثریت عظیم کارگران در مناطق شهری زندگی می‌کنند) می‌تواند مبنایی برای مزد باشد و طبیعی است که چنین مزدی هر ساله باید به تناسب تورم و نیز افزایش بارآوری اجتماعی کار افزایش یابد.

به نظر می‌رسد که اتخاذ چنین مبنایی برای مزد چند مزیت داشته باشد:

- 1) مبلغ این مبنای کاملاً مشخص است و هر شش ماه یک بار یا هر سال یک بار از سوی بانک مرکزی در آمار «بودجه خانوار» اعلام می‌گردد.
- 2) بلند پروازی غیر معقول و امتیاز خواهی نادرست «تعیین دستمزدها توسط نماینده‌های واقعی کارگران بر اساس بالاترین

بحث دربارهٔ مزد و مبارزه برای افزایش مزد با زندگی روزانه و بقای کارگران و نیز فراهم کردن زمینه برای گسترش و ارتقای مبارزات آنان پیوند دارد و از این رو دارای اهمیت بنیادی و حیاتی است. اما این ها نباید باعث شوند که کارگران تمام نیروی خود را صرف مبارزه برای افزایش مزد و بهبود شرایط کار و غیره بکنند. تغییر واقعی و اساسی هنگامی در زندگی طبقه کارگر پیش خواهد آمد که این طبقه به تغییر بنیادی روابط اجتماعی بیاورد و برای آن آگاهانه عمل کند. برای این کار و در این راه هر چند مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بسیار مهم است، اما به تنهایی کافی نیست. طبقه کارگر باید به مبارزه سیاسی مستقل برای دستیابی به دموکراسی و برانداختن سرمایه داران و دیگر استثمارگران و استقرار حکومت کارگری دست بزند تا بتواند شرایط رهایی خود و تمام جامعه را از استثمار، کار مزدی و نظام طبقاتی به طور کلی فراهم سازد. هم مبارزه سیاسی انقلابی پرولتری و هم مبارزه اقتصادی طبقه کارگر نیازمند درک روشنی از جامعه سرمایه داری و قوانین حاکم بر آن، درک ضرورت و امکان دگرگونی بنیادی این جامعه، شناخت ساختار و آرایش طبقاتی جامعه و نقش طبقات مختلف در مبارزات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. همچنین به شناخت اوضاع جهان و حرکت جهانی سرمایه و تضادها و مبارزات مربوط بدان نیاز دارد. بدین سان طبقه کارگر، در کنار مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی به مبارزه نظری نیز نیازمند است و تنها با ترکیب این سه مبارزه در جهت رهایی از ستم و استثمار طبقاتی است که می تواند به مبارزه آشتی ناپذیر خود با نظام سرمایه داری معنی و سمت درستی بدهد. پیشبرد مبارزات اقتصادی، سیاسی و نظری طبقه کارگر جز از طریق وحدت و سازمان یابی پرولتاریا به ثمر نمی رسد. طبقه کارگر برای انجام وظایف تاریخی خویش به حزب سیاسی خود و به تشکل های توده ای به طور مشخص

حال اگر تورم پیش بینی شده سال 1391 را براساس ارزیابی اکونومیست 16.5% فرض کنیم (نقل شده در *نمای اقتصاد*، 4 دی 1390) در این صورت خواهیم داشت:

$$\text{هزینه ریال } 14409624 \times 1.165 = 16787212$$

ماهانه متوسط یک خانوار شهری در سال 1391

بدین سان هزینه متوسط ماهانه یک خانوار شهری در سال 1391 تقریباً برابر یک میلیون و هفت صد هزار تومان در ماه خواهد بود. یعنی اگر مبنای مزد کارگران را مبلغی بگیریم که زندگی متوسط یک خانوار متوسط شهری را تأمین کند، این مزد دست کم باید یک میلیون و هفت صد هزار تومان در ماه باشد.

روشن است که دست یابی به مزدی در این حد به مبارزات طولانی، دشوار، متحدانه، پیگیرانه و فداکارانه کارگران بستگی دارد و با مقاومت بسیار مصممانه، مخرب و خشن دولت و سرمایه داران مواجه خواهد شد. ممکن است کارگران یک کارخانه یا یک رشته صنعتی یا خدماتی و غیره در مبارزه معین، بر حسب تحلیل وضعیت خود خواست دیگری مطرح کنند. هدف ما از طرح این مبنا این است که نشان دهیم بر پایه ارقام و وضعیت های واقعی و ملموس و خواستی که «چندان بلند پروازانه هم نیست» (چون خواستار این است که کارگران از زندگی متوسطی برخوردار باشند) چه مبارزات دشواری در پیش است و چه عزم و اراده و چه اتحاد آهنینی می طلبد. البته این خواست «نه چندان بلندپروازانه» به معنی سه یا چهار برابر شدن مزدهای کنونی است که نشان می دهد چقدر وضع کارگران در شرایط کنونی وخیم است: باید مزدها سه یا چهار برابر شوند تا کارگران مانند یک خانوار متوسط زندگی کنند!

به سندیکاهای مستقل (از دولت، کارفرما، احزاب سیاسی و نهادهای مذهبی) نیاز دارد. بی تردید در شرایط پیشرفته تر مبارزه سازمان های دیگری ضرورت می یابند و هر چه پرولتاریا از نظر سیاسی و اقتصادی - اجتماعی سازمان یافته تر باشد و هر اندازه سطح آگاهی و فرهنگ او بالاتر رود قدرت خلاقیت او در پی ریزی سازمان های مناسب برای اشکال عالی تر مبارزه بیشتر خواهد بود.

مزد کارگران:

**گرهی که نه دست باز می شود
و نه با دندان!**

برگرفته از سایت آذرخش

«شورای عالی کار»، مرکب از نمایندگان دولت سرمایه داری، کارفرمایان و عناصر دست نشانده و بله قربان گوی دولت و کارفرما که نام نماینده کارگران بر آنها نهاده اند، در آخرین نشست خود مزد حد اقل کارگران برای سال 1390 را به میزان 330 هزار و 300 تومان تعیین کرد. این مبلغ بیانگر 9 درصد افزایش اسمی مزد حداقل در سال 1389 است. طبق تصمیمات این زائده دستگاه دولتی مقرر شد که مزد اسمی کارگرانی که در سال 1389 بیش از مزد حداقل دریافت می کردند به میزان شش درصد به علاوه 304 تومان در روز افزایش یابد که مجموعاً از 9 درصد افزایش اسمی مزد هم کمتر است. همچنین به رغم افزایش 45 درصدی بودجه سال 1390، افزایش اسمی مزد و حقوق کارکنان دولتی برای سال آینده تنها 6 درصد تعیین شده است.

افزایش اسمی 9 درصدی مزد حداقل و افزایش کمتر از 9 درصد سایرمزدها و حقوق ها حتی از رقم رسمی نرخ تورم برای سال 1389 به میزان 4 تا 6 واحد درصدی کمتر است. اما نرخ تورم در سال 1390

بسیار بیشتر از 1389 خواهد بود: طبق پیش بینی ممبینی « معاون بودجه معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهوری» نرخ تورم در سال 1390 حدود 13 تا 15 درصد، طبق تخمین روزنامه *دنیای اقتصاد* (18 اسفند 1389)، حدود 18.5 درصد و طبق ارزیابی برخی مقامات در مجلس شورای اسلامی، حدود 25 درصد خواهد بود. بدین سان افزایش 9 درصدی و یا 6 درصدی مزدها و حقوق های اسمی در واقع به معنی کاهش قدرت خرید کارگران و حقوق بگیران به میزان 6 تا 19 درصد است.

اما آفت اصلی قدرت خرید و سطح زندگی کارگران، تورم نیست. حتی اگر مزدها به میزان تورم و یا بیش از آن هم افزایش یابند باز هم مشکل زندگی کارگران حل نخواهد شد. علت اصلی فقر و سیه روزی کارگران تورم نیست که با کاهش آن و یا با افزایش مزدها به تناسب تورم یا حتی بیش از آن، فقرسياه کارگران برطرف گردد. تورم - بر خلاف ادعاهای وزیر اقتصاد و وزیر کار جمهوری اسلامی و برخی از اقتصاددانان بورژوا و نیز برخی از کسانی که خود را مدافع حقوق و منافع کارگران اعلام می کنند - هیچ ربطی به افزایش مزدها ندارد.

تورم تنها وضع نابسامان زندگی کارگران و دیگر زحمتکشان را بدتر می کند اما علت اصلی فقر و سیه روزی آنها نیست. علت اصلی فقر و سیه روزی کارگران و بسیاری از مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کارگران و مردم ایران و جهان به طور کلی، نظام سرمایه داری و استثمار کار مزدی است. در کشورهای سرمایه داری پیشرفته سال ها است که تورم در سطح بسیار پائینی کنترل می شود اما فقر و بیکاری و بحران در آن کشورها نه تنها از میان نرفته بلکه در حال تشدید است.

برای روشن شدن این موضوع که اگر مزدها به میزان تورم و یا حتی بیش از آن افزایش یابند باز هم مشکل

واقعیت این است که هیچ گونه حرکت تدریجی در زمینه افزایش مزدها و بهبود شرایط کار گری از زندگی کارگران نمی گذشاید. این گره مانند گره گوردیوس (Gordius) است که گفته می شود آن را به اسکندر برای گشودن عرضه کردند. اسکندر که راهی عادی برای باز کردن آن گره کور و پیچیده ندید شمشیر خود را بیرون کشید و آن گره را قطع کرد! گره زندگی کارگران نیز نه با دست باز می شود و نه با دندان. کارگران تنها با تغییر انقلابی نگرش و عمل خود، یعنی تنها با اندیشه و عمل انقلابی قادر خواهند بود از وضع موجود بیرون آیند. تنها در آن صورت است که خواهند توانست راهی برای تغییر واقعی زندگی خود، برای دست یابی به خواست های خود، برای بیرون آمدن از دور باطل فقر و بیکاری و بی حقوقی و اسارت جسمی و روحی پیدا کنند.

چرا چنین است؟ زیرا مشکل زندگی کارگران تنها مزد پائین نیست، بلکه بیکاری، بی حقوقی، تبعیض جنسی، ملی و دینی هم هست، نبود تأمین اجتماعی در زمینه های مختلف و آموزش و بهداشت نابسامان هم هست، نبود آزادی بیان و حق گردهم آئی و تظاهرات و راه پیمائی و اعتصاب هم هست، نبود حق تشکل و تحزب هم هست، حاکمیت اختناق، سرکوب، شکنجه، اعدام، تفتیش عقائد، نظام حقوقی قرون وسطائی هم هست، وجود انواع امتیازات روحانیان حاکم و نیروهای امنیتی و نظامی و صاحب منصبان اداری هم هست، عظمت طلبی و نظامی گری رژیم هم هست که صلح و ترقی را نه تنها در ایران بلکه در منطقه تهدید می کند و آب به آسیاب امپریالیسم و سیاست تجاوز و جنگ و اشغال امپریالیست ها و دیگر نیروهای ارتجاعی می ریزد. از همه اینها بالاتر، مشکل کارگران، خود نظام سرمایه داری و بردگی مزدی است. همه این مشکلات باهم جمع شده و گره کوری به وجود آورده اند که آن را تنها با قطع کردن می توان گشود. مشکلات کارگران

زندگی کارگران حل نخواهد شد، مثالی می زنیم: فرض می کنیم مزد حداقل سال 1389 که 303 هزار و 48 تومان در ماه بود بجای افزایش 9 درصدی مصوب «شورای عالی کار» برای سال 1390، به میزان 30 درصد (یعنی 5 واحد درصدی بالاتر از حد اکثر تورم قابل انتظار سال آینده) افزایش می یافت. در این حالت فرضی بسیار خوش بینانه و بسیار غیر محتمل در رژیم جمهوری اسلامی، مزد حداقل کارگران به حدود 400 هزار تومان در ماه می رسید که تقریباً یک سوم مبلغ لازم برای تأمین زندگی یک خانوار 4 نفری است. کاملاً آشکار است که نه مزد حداقل 400 هزار تومان در ماه و نه حتی مزد متوسط کارگرانی که بالاتر از مزد حداقل دریافت می کنند و در صورت افزایش 30 درصدی مزدها از 500 تا 550 هزار تومان در ماه بیشتر نمی شود، هیچ یک برای بیرون آوردن کارگران و دیگر مزد بگیران از ورطه فقر کافی نیست.

برخی نمایندگان مجلس شورای اسلامی، گروه هائی از اصلاح طلبان و طرفداران قانون کار و قانون اساسی جمهوری اسلامی، متأسفانه حتی برخی احزاب، سازمان ها و گروه هائی که خود را «انقلابی»، «کمونیست»، «مدافع طبقه کارگر» و حتی «پیشاهنگ» این طبقه و طرفدار انقلاب سوسیالیستی و کمونیستی و غیره می نامند، خواست ترمیم و یا افزایش مزدها و حقوق ها به نسبت تورم را به عنوان خواستی پیشرو و یا دست کم حلال مشکلات بلا واسطه کارگران مطرح می کنند! این در حالی است که تشکل های کارگری غیر وابسته به رژیم و حتی برخی از نمایندگان سرمایه داری در سال های گذشته اعلام کرده اند که حداقل لازم برای زندگی یک خانوار کارگری 4 یا 5 نفری در شهرهای بزرگ مبلغی در حدود یک میلیون تومان در ماه و در شهرهای متوسط و کوچک و در روستاها 700 تا 800 هزار تومان در ماه است.

قهقرائی را با سرعتی که رژیم می خواهد طی نکند «جهش» می نامند و با وحشت آن را رد می کنند. به گزارش ایلنا (3 اسفند 1389) عبدالرضا شیخ الاسلامی و زیر کار و امور اجتماعی احمدی نژاد با بیان اینکه «هدفندی یارانه ها موجب توانمند شدن جامعه کارگری کشور به صورت اعم و به طور اخص حداقل مزد بگیران شده است، گفت: دلیلی برای افزایش جهشی مزد سال آینده وجود ندارد» و با طرح این پرسش که «هدف از افزایش دستمزدهای سالانه چیست؟» گفت: وقتی بتوانیم قدرت خرید کارگران را تقویت کنیم دیگر دلیلی برای طرح این مسائل وجود ندارد» (تکیه بر کلمات از ما است).

آنچه عبدالرضا شیخ الاسلامی، این نوکر وقیح بورژوازی بوروکرات - نظامی حاکم، «افزایش جهشی» مزد می نامد افزایشی در حدود 12 تا 15 درصد است که برخی از محافل و برخی سردمداران شوراهای اسلامی خواستارش بودند. ما قبلا نشان دادیم که برخلاف ادعای شیخ الاسلامی، هدف از «هدفمند کردن یارانه ها» نه ارتقای قدرت خرید کارگران بلکه تغییر تخصیص منابع مالی ناشی از کاهش یا حذف یارانه ها به سمت بنگاه های بزرگ سرمایه داری و حفره پرنشندی هزینه های دولتی در جهت منافع اقتصادی، نظامی و سیاسی و چپاول گری بورژوازی بوروکرات- نظامی است. یارانه ها برخلاف ادعای وزیر کار افزایش هزینه زندگی را جبران نمی کنند تا چه رسد به اینکه موجب تقویت قدرت خرید کارگران شوند. البته اعتراف وزیر کار در این زمینه که یارانه پرداختی به کارگران بخشی از مزد آنها است که دولت سرمایه داری بجای سرمایه داران از خزانه عمومی به کارگران می پردازد در تأیید تحلیل های ما است.

مزد کارگران به علاوه یارانه ها به علاوه حق مسکن به علاوه بن کارگری به علاوه حق فرزند به علاوه

هنگامی واقعا حل می شوند که مسائلی که در بالا شمرده شد حل شوند. این مسائل را کسی برای کارگران حل نخواهد کرد. منافع سرمایه داران و زمینداران و به طور کلی طبقات دارا با حل این مسائل سازگار نیست و آنها و نمایندگان سیاسی، فکری و مرامی شان تمام تلاش خود را به کار می برند و به کار خواهند برد تا کارگران را از تلاش در راه حل این مسائل باز دارند زیرا منافع آنها با وضعیت فرودست و وابستگی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کارگران به سرمایه داران و دیگر طبقات و لایه های دارا گره خورده است. طبقات حاکم و به طور کلی طبقات دارا علاوه بر تکیه بر قهر و سرکوب و اختناق می کوشند با استفاده از حربه های مختلف از دین گرفته تا ملی گرایی و شوونیسم، از اصلاح طلبی گرفته تا تبلیغ تسلیم و رضا، عرفان، صوفی گری و قدر گرایی، از پوچ انگاری گرفته تا بی اعتنائی به سیاست و غیره کارگران و دیگر توده های زیر ستم و استثمار را از عمل مستقل برای تغییر شرائط زندگی باز دارند.

حتی اگر کسی، گروهی یا حزبی واقعا تمایل واراده حل مسائل برشمرده در بالا را داشته باشد قادر به حل آنها نخواهد بود. این مشکلات و مسائل را تنها خود کارگران، تنها توده میلیونی کارگران آگاه و متحد می توانند حل کنند. برای بیرون آمدن از شرائط ستم و استثمار حاکم تنها جهش انقلابی کارساز است و نه حرکت آرام و تدریجی. حرکت های آرام و تدریجی تنها هنگامی ثمربخش اند که با چشم انداز انقلابی و در خدمت هدف انقلابی باشند.

به همین جهت است که طبقات استثمارگر و ارتجاعی با جهش مخالف اند و همه تلاش های خود را برای جلوگیری از آن به کار می برند. سردمداران جمهوری اسلامی هر حرکت یا خواستی را که تا حدی در مقابل سیاست قهقرائی و ارتجاعی رژیم باشد یا حتی سیر

و امور اجتماعی به شکلی دیگر پیگیری می‌شد»
(تکیه بر کلمات از ما است).

کارگران!

به روشنی دیده می‌شود که سیاست ضد کارگری دولت جمهوری اسلامی در جهت قهقرائی و وخامت زندگی کارگران گام‌های فرسنگی بر می‌دارد و در این زمینه از «جهش» ترسی ندارد. تنها چیزی که می‌تواند این جرثومه‌های ارتجاع، فساد، دزدی و استثمار را واقعا بترساند حرکت متحدانه شما است، سیاست مستقل شما و تشکیلات مستقل شما است، مبارزه جامع و همه‌جانبه شما یعنی مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظری و فرهنگی شما برای برانداختن رژیم جمهوری اسلامی، درهم شکستن ماشین نظامی-امنیتی و اداری بورژوازی، استقرار جمهوری انقلابی شورائی و پیش‌روی به سوی سوسیالیسم است. مبارزات روزانه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظری تنها در راستای چنین هدف بزرگ استراتژیکی به ثمر می‌رسد. مبارزه برای افزایش واقعی مزد حداقل در حد تأمین زندگی شایسته یک خانوار کارگری و افزایش آن به نسبت تورم و نیز افزایش بارآوری متوسط کار یک عرصه مهم مبارزه اقتصادی است و با اتحاد شما کارگران، فارغ از رشته فعالیت و حرفه تان و با مبارزه مصمانه تان می‌تواند به نتیجه برسد و راه را برای مبارزات دیگر شما هموار سازد و همان گونه که شرکت شما در عرصه‌های دیگر مبارزه، به ویژه در عرصه مبارزه سیاسی توان شما را برای پیشبرد مبارزات اقتصادی و اجتماعی تان بیشتر خواهد کرد.

جمعی از کمونیست‌های ایران (آدرخش)

24 اسفند 1389 ، 15 مارس 2011

هیأت نویسندگان خیزش، بهمن 1390

عیدی و غیره باز هم برای کارگرانی که مزد حداقل دریافت می‌کنند (که بخش عظیمی از کارگران مزدی را تشکیل می‌دهند) در بهترین حالت از حدود 400 هزار تومان در ماه تجاوز نمی‌کند که یک سوم مبلغ لازم برای تأمین زندگی یک خانوار کارگری است (باید توجه داشت که مزد بخش مهمی از کارگران از سطح مزد حداقل قانونی نیز کمتر است). مزد متوسط کارگرانی که بیش از مزد حداقل دریافت می‌کنند نیز با احتساب همه «مزایا» (مزایائی که بخش مهمی از کارگران از آن محروم اند) از 450 تا 500 هزار تومان بیشتر نیست که کمتر از نصف مبلغ لازم برای تأمین زندگی یک خانوار کارگری است.

کارگران!

تمام اقدامات رژیم جمهوری اسلامی و طبقه سرمایه دار ایران در زمینه مزدها، یارانه‌ها و غیره تلاشی در جهت تشدید شیوه استثمار مطلق بر کارگران، یعنی کاهش مطلق سطح زندگی و قدرت خرید شما است تا سرمایه داران و دولت سرمایه داری هرچه بیشتر از شما بهره‌کشی کنند. آنها مانند بسیاری از طرفداران اقتصاد نئولیبرالی حتی مخالف اصل مزد حداقل هستند. روزنامه دنیای اقتصاد (17 اسفند 1389) در این باره می‌نویسد: «آنچه عبدالرضا شیخ‌الاسلامی، وزیر کار حدود یک ماه قبل گفته بود، مبتنی بر توقف موقت افزایش دستمزدها به دلیل اجرای قانون یارانه‌ها در سال آینده بود، اما اظهارات جدید وزیر اقتصاد، کل نظام تعیین دستمزد کارگران را زیر سوال می‌برد. در واقع به نظر می‌رسد شمس‌الدین حسینی به دنبال ایده شناورسازی کامل دستمزدها در بازار کار است. به‌گونه‌ای که تعیین میزان دستمزد به طور کامل در اختیار کارگر و کارفرما باشد. این نظریه البته در دولت نهم هم از سوی محمد جهرمی، وزیر سابق کار

سیاست مبتنی بر فریب و دروغ
خامنه ای

آرش جاوید

26 بهمن 1390

براساس تجربه و عملکرد سی و سه ساله حاکمیت جمهوری اسلامی، در این دوران هر وقت مشکلی پیش روی رژیم باشد و یا بوی بحرانی احساس شود، برای رفع بحران و یا در واقع برای تشویش اذهان توده ها و ارباب مردم، مهره های درجه یک رژیم پشت تریبون قرار می گیرند و به فکر راه و چاره ای می افتند. البته این ویژگی همه دیکتاتورها در نظام های مستبد می باشد که می خواهند و انمود سازند که همیشه ماییم که حرف اول و آخر را می زنیم. خامنه ای در خطبه های نماز جمعه 14 بهمن پشت تریبون قرار گرفت تا بدین وسیله توجیهات عوامفریبانه خود را همچنان نشخوار کند.

محور سخنان خامنه ای موضوع انتخابات آینده مجلس در 12 اسفند بود. او ابتدا تلاش کرد تاریخ ننگین جمهوری اسلامی را مثبت و مشحون از سرافرازی و افتخار، وابستگی رژیم به امپریالیست ها را "استقلال"، فقر و تهیدستی مردم را "عظمت و عزت نفس"، استبداد و اختناق را "آزادی و رهایی از تحقیر شدگی" نام و جلوه دهد. او با اعلام دورغین اینکه "حسادت و دشمنی استکبار جهانی از پیشرفت های جمهوری اسلامی"، گرایش به تهاجم همه "دشمنان اسلام" را برای مقابله با رژیم و "موفقیت دنیای اسلام" به وجود آورده است، می کوشد وجدان مردم ایران را خواب کند.

خامنه ای در نطق فریب کارانه خود می خواست شنوندگان را متقاعد کند که در ایران هیچ اتفاقی نیافتاده و همه چیز بر وفق سیاست های حکومت پیش می رود. او فراموش کرده است که توده های مردم پیام عجزش را پس از 18 تیر 78 و همچنین پس از اولین حرکت اعتراضی در سال 88 از خاطر نبرده اند و دیدند که چگونه با نمایش ریختن اشک تمساح و سود جستن از "جسم ناقص" خود به مظلوم نمایی و تشویش اذهان مردم رو آورده بود. اکنون نیز پس از همه تالان گری ها و سرکوب ها و دوری جستن طبقات و اقشار مختلف مردم از سیاست های رژیم، او خود رأساً پشت تریبون قرار گرفت تا بتواند پیش از برگزاری بالماسکه انتخابات 12 اسفند، فتوای فریب خویش را به جامعه القا نماید. قصد او از بیان این مزخرفات در نماز جمعه: 1) فریب توده ها 2) نمایش دیپلماسی عجز و التماس و تهدید امپریالیست ها (امتیاز دهی و امتیاز گیری) و 3) هشدار ضمنی به سردمداران رژیم مبنی بر بحرانی بودن اوضاع سیاسی و اقتصادی است.

همه حرافی ها و یاوه سرایی های او پیرامون عدم بحران حکومتی و عادی جلوه دادن اوضاع سیاسی جاری و تأکید بر سالم بودن انتخابات در دوره های قبل هیچ گرهی از مشکلات و معضلات جمهوری اسلامی باز نخواهد کرد. زیرا همه شواهد نشان از بحرانی بودن اوضاع سیاسی و اقتصادی و ناتوانی رژیم در پاسخ گویی به این بحران ها دارند.

با آگاهی به وخامت اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رژیم است که خامنه ای قصد دارد اقتدار جمهوری اسلامی را در زمینه حفظ حاکمیت سیاسی در داخل و موقعیت برتر نظامی ایران در منطقه را به امپریالیست ها تفهیم نماید. برای اصرار ورزیدن به این امر و نشان دادن نقش باج خواهی رژیم در منطقه،

مستبدي که تاکنون حاضر به پذيرش هيچ رقيب سياسی برای خويش نبود و خود را معصوم تر از پيامبرش می دانست، به يکباره و با احساس خطر، به شرکایش زنهار می زند که مسئوليت پذير باشند. برای اطمینان خاطر دادن به سران حکومت طبق معمول هنگام احساس خطر با ژستی به ظاهر منطقی، مظلوم نمایی خود را نیز چاشنی ترفندهای فریب کارانه اش می نماید و می گوید: "حتی اگر اشکالی متوجه رهبری نیز بود، رهبری باید متواضعانه آن اشکال را قبول کند و آن را بر طرف نماید". ببینید که ترس از دست دادن موقعیت های سياسی و مناصب حکومتی و به محاکمه کشاندن جنایت کاران حکومتی، چگونه مستبدان را به ترفند تغییر روش های ضد انسانی خود وادار می سازد!

هر قدر که خامنه ای بخواهد با تهديد و یا فريبکاری بر آرامش جو سياسی حاکم بر جامعه تأکید نماید، واقعیت های موجود عريان تر از آنند که عباي این ملای شيايد قادر به پنهان نمودن دم خروس باشد. ناآرامی ها و تلاطم های سياسی جامعه ایران که پایه های جمهوری اسلامی را به لرزه در آورده، رشد روز افزون جنبش های اعتراضی را نوید می دهد. او از "بزرگ کردن مسائل کوچک و القای بی مبنای وجود بحران در کشور از جمله روش های دشمنان برای مأیوس کردن ملت از انتخابات مجلس" دم می زند و می گوید: "در کشوری که کاملاً آرام و امن است و دستگاه ها و مردم در حال کار و تلاش هستند بحرانی وجود ندارد. اما دشمنان و غافلان مدام از آن حرف می زنند". کافی است روزنامه های رژیم را ورق بزنیم تا دریابیم که چگونه این "غافلان" که از مهره های اصلی حاکمیت نیز هستند در هول هراس به سر می برند و برای یکدیگر و همچنین برای توده های مردم شاخ و شانه می کشند. اما هيچ سرکوبی و هيچ

به ابراز شواهدی دست می یازد که تا کنون تلاش بر پنهان نمودن آن را داشت. او اکنون از توانایی دخالت گری در منطقه خاورمیانه و اینکه "ما هر جا دخالت کنیم صریحاً می گوئیم، همچنان که به علت ضدیت با غده سرطانی رژیم صهیونیستی در دو جنگ پیروزمند 33 روزه و 22 روزه دخالت کردیم و از این پس نیز هر جا هر ملتی و یا هر گروهی با رژیم صهیونیستی مبارزه و مقابله کند به او کمک می کنیم و هيچ ابایی هم از گفتن این مسئله نداریم" سخن می گوید. (روزنامه آفتاب امروز - شنبه 15 بهمن 1390).

خامنه ای که روزی از "محور شرارت" خوانده شدن جمهوری اسلامی برآشفته می گردید، اکنون برای باج خواهی و امتیازگیری از امپریالیست ها بر "محور شرارت" بودن جمهوری اسلامی جمهوری اسلامی تأکید می ورزد. او در واقع برای نشان دادن کارایی سیستم حکومتی رژیم اسلامی و اینکه می تواند نقش وزنه ثبات را بازی کند از توانمندی ها و تأثیر گذار بودن رژیم جنایتکارش در منطقه سخن می گوید. و با گلایه و شکوه از عدم پایبندی آمریکا و دیگر امپریالیست ها، به قول و قرارها و قواعد بازی پرده برمی دارد. او در رابطه با غرب می گوید: "... چه راحت دروغ می گوید و چگونه بدون واهمه و دغدغه عهد شکنی می کند و بدون احساس خجالت زیر حرف و قولش میزند" (آفتاب امروز 15 بهمن).

خامنه ای که از این بد عهدی امپریالیست ها احساس نا امنی کرده است و نشانه های اطمینان بخشی هم از بحران سياسی موجود در سیستم حاکم نمی بیند، به هم پالگی های خود هشدار می دهد که: "دولت، مجلس و قوه قضائیه نباید تقصیر را به گردن یکدیگر بیاندازند". او با لحنی جانبدارانه با ارجاع دادن به قانون اساسی ارتجاعی، ادامه می دهد: "هر یک از مسئولان باید براساس وظایف قانونی خود مسئولیت پذیر باشند".

توانند دیرپا باشند و نه دوربرد (۱) برای شرایط بهتر می‌رزمد و از اصلاحات برای تشدید مبارزه با بردگی مزدی استفاده می‌کنند. رفرمیست‌ها می‌کوشند کارگران را به تفرقه بکشند، فریب دهند (۲) و از طریق امتیازات کوچک، آنها را از مبارزه طبقاتی منحرف سازند. اما کارگرانی که به دروغین بودن رفرمیسم پی برده‌اند از اصلاحات، برای تکامل و توسعه مبارزه طبقاتی استفاده می‌کنند.

هرچه نفوذ رفرمیستی در بین کارگران قوی‌تر باشد، طبقه کارگر ضعیف‌تر، وابستگی‌اش به بورژوازی بیشتر، و خنثی کردن اصلاحات با طفره و نیرنگ‌های مختلف، برای بورژوازی سهل‌تر خواهد بود. هر اندازه که جنبش طبقه کارگر مستقل‌تر، اهداف آن عمیق‌تر و وسیع‌تر، و از کوتاه بینی رفرمیستی آزادتر باشد، حفظ اصلاحات (۳) و استفاده از آنها برای کارگران آسان‌تر خواهد بود.

رفرمیست‌ها در همه کشورهای وجود دارند زیرا بورژوازی در همه جا به دنبال آن است که به طریقی کارگران را فاسد کند و آنها را به بردگان خشودی که هرگونه فکر رهائی از بردگی را کنار گذاشته‌اند، مبدل سازد. در روسیه، رفرمیست‌ها، انحلال طلبانند که گذشته ما را نفی می‌کنند و می‌کوشند کارگران را با رؤیاهای حزبی علنی و قانونی به خواب برند. اخیراً سورنیا پرودا Severnaya Pravda انحلال طلبان سن پترزبورگ را مجبور ساخت تا در برابر اتهام رفرمیسم، از خود دفاع کنند. باید استدلال‌های آنها را برای روشن ساختن یک مسئله فوق العاده مهم دقیقاً تحلیل کرد.

انحلال طلبان سن پترزبورگ می‌نویسند: ما رفرمیست نیستیم زیرا ما نگفته‌ایم رفرم همه چیز است و هدف نهائی هیچ؛ ما از حرکت به سمت هدف نهائی سخن گفته‌ایم، ما درباره پیشروی از طریق مبارزه برای اصلاحات در جهت تمامیت اهداف تعیین شده سخن گفته‌ایم.

ببینیم این دفاع [انحلال طلبان] تا چه حد با واقعیات انطباق دارد.

دروغی قادر نیست روند رشد اعتراض توده‌ها را متوقف سازد. کارگران و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی در اتحاد با جنبش‌های اجتماعی زنان و جوانان و ملت‌های زیر ستم راه خود را پیدا خواهند کرد و قادر خواهند بود حاکمیت خود را بر ویرانه‌های جمهوری اسلامی بنا نمایند.

مارکسیسم و رفرمیسم

نئین [1913]

مارکسیست‌ها، برخلاف آنارشیست‌ها، مبارزه برای اصلاحات، یعنی اقداماتی را که بدون انهدام قدرت طبقه حاکم وضعیّت زحمتکشان را بهبود بخشند به رسمیت می‌شناسند. اما در همان حال با رفرمیست‌ها، که اهداف و فعالیت‌های طبقه کارگر را به طور مستقیم یا غیر مستقیم به کسب اصلاحات محدود می‌کنند، به قاطعانه‌ترین مبارزه دست می‌زنند. رفرمیسم فریب بورژوائی کارگران است، که به رغم بهبودهائی در اینجا یا آنجا، تا زمانی که سلطه سرمایه وجود دارد همچنان برده مزدی باقی خواهند ماند.

بورژوازی لیبرال با یک دست اصلاحات می‌کند و همواره با دست دیگر، آنها را پس می‌گیرد، به هیچ مبدل می‌سازد و از آنها برای به بردگی کشیدن کارگران، تفرقه افکندن در میان آنان و جاودانه کردن بردگی مزدی بهره می‌جوید. به این دلیل، رفرمیسم، حتی اگر صادقانه باشد، به سلاحی مبدل می‌گردد که بورژوازی با آن، کارگران را فاسد و ضعیف می‌کند. تجربیات همه کشورهای نشان می‌دهند کارگرانی که به رفرمیست‌ها اعتماد کنند همواره فریب می‌خورند.

برعکس، کارگرانی که تئوری مارکس را جذب کرده‌اند، یعنی اجتناب ناپذیری بردگی مزدی را تا هنگامی که سرمایه داری مسلط است، دریافته‌اند، با هیچگونه اصلاحات بورژوائی تحمیق نمی‌شوند. کارگران با درک اینکه هرچا سرمایه داری وجود دارد، اصلاحات نه می‌

واقعیت اول: سدوف انحلال طلب، با جمع بندی گفته های همه انحلال طلبان، نوشت: از «سه رُکن» (۴) مارکسیست ها، دو تای آن برای تبلیغات مناسب نیست (۵). سدوف، درخواست روز کار ۸ ساعته را که از نظر تئوریک به عنوان اصلاحات قابل تحقق است نگه داشت و آن چیزهایی را (۶) که از اصلاحات فراتر می روند حذف کرد یا پس زد. در نتیجه، سدوف مستقیماً به اپورتونیزم و پیروی از همان سیاستی که با فرمول «هدف نهایی هیچ» بیان می شود، سقوط کرد. هنگامی که «هدف نهایی» (حتی در رابطه با دموکراسی) از تبلیغات ما هرچه بیشتر کنار زده شود با رفرمیسم روبرو هستیم.

واقعیت دوم: کنفرانس علنی ماه اوت (سال گذشته) انحلال طلبان به جای آنکه خواست های غیر رفرمیستی را در یک مورد خاص نزدیک کند، یعنی در قلب تبلیغات ما جای دهد، آنها را هرچه بیشتر به شیوه مشابهی دور ساخت.

واقعیت سوم: انحلال طلبان با نفی و بی اعتبار ساختن «گذشته» [حزب قدیمی و مشی آن] و گسستن از آن، خود را به رفرمیسم محدود می کنند. در وضعیت کنونی، ارتباط بین رفرمیسم و نفی «گذشته»، امری کاملاً آشکار است.

واقعیت چهارم: هنگامی که جنبش اقتصادی کارگران شعارهایی فراتر از رفرمیسم اتخاذ می کند، خشم، لعن و حملات انحلال طلبان را برمی انگیزد (و از آن به عنوان «دیوانگی»، «باد در هاون کوبیدن» و غیره یاد می کنند).

نتیجه چیست؟ انحلال طلبان در حرف، رفرمیسم را به عنوان یک اصل رد می کنند، اما در عمل همواره بدان می چسبند. آنان از یک سو به ما اطمینان می دهند که اصلاحات از دیدگاه آنها همه چیز و همه هدف نیست، اما از سوی دیگر، هر زمان که مارکسیست ها از رفرمیسم فراتر می روند، رفرمیست ها به آنان حمله ور می شوند یا فریاد نفرت و اعتراض سر می دهند.

اما تکامل اشکال مختلف جنبش طبقه کارگر نشان می دهد که مارکسیست ها نه تنها در استفاده عملی از

اصلاحات و مبارزه برای اصلاحات عقب نیستند، بلکه قطعاً (۷) در رأس این مبارزات قرار دارند. مثلاً به انتخابات دوما در سطح فراکسیون کارگری، به سخنرانیهای نمایندگان ما در بیرون و درون دوما، به سازماندهی مطبوعات کارگری، به استفاده از اصلاحات بیمه [کارگران]، به بزرگترین اتحادیه یعنی اتحادیه کارگران فلز و غیره نظری بیافکنید. در همه جا فعالان مارکسیست در زمینه فعالیت تبلیغی روزانه، سازماندهی، مبارزه برای اصلاحات و کاربرد آنها، از انحلال طلبان جلوترند.

مارکسیست ها به گونه ای خستگی ناپذیر، بدون از دست دادن حتی یک «امکان» کسب اصلاحات و استفاده از آن، و بدون محکوم کردن، بلکه با حمایت همدرانه و دلسوزانه هر اقدامی که در زمینه ترویج، تبلیغ و مبارزه اقتصادی از رفرمیسم فراتر رود و غیره، امر فعالیت را به پیش می برند. از سوی دیگر انحلال طلبان از مارکسیسم بریده، با حملات خود به نفس وجود سازمان مارکسیستی، با تخریب انضباط مارکسیستی، و با پشتیبانی از رفرمیسم و سیاست کارگری لیبرالی، تنها به سازمان شکنی جنبش طبقه کارگر مشغولند.

افزون بر آن، نباید فراموش کرد که در روسیه رفرمیسم در شکل ویژه ای هم بروز می کند و آن یکسان گرفتن شرایط بنیادی وضعیت سیاسی روسیه کنونی با وضعیت اروپای کنونی است. از دیدگاه یک لیبرال این یکسان گرفتن مشروع است، زیرا لیبرال براین باور است و آن را موعظه می کند که «خدا را شکر مشروطه ای داریم». لیبرال هنگامی که اصرار می ورزد پس از ۱۷ اکتبر (۸) هر قدمی از سوی دموکراسی، که از رفرمیسم فراتر رود، دیوانگی، جنایت و گناه است، تنها از بورژوازی دفاع می کند.

اما انحلال طلبان که پیوسته و به گونه ای سیستماتیک، «حزبی علنی» و مبارزه برای «حزبی قانونی» و غیره را به روسیه پیوند می زنند (البته روی کاغذ)، در عمل این دیدگاه های بورژوائی را به کار می بندند (۹). به کلام دیگر، آنان نیز مانند لیبرال ها، موعظه

۵) به جای «دو تایی آن برای تبلیغات مناسب نیست» در ترجمه فرانسوی نوشته شده: «دو تایی آن اکنون برای تبلیغات مناسب نیست».

۶) به جای «و آن چیزهایی را» در ترجمه فرانسوی نوشته شده: «و دقیقاً آن چیزهایی را».

۷) به جای «قطعاً» در ترجمه فرانسوی نوشته شده: «آشکارا».

۸) پس از اعتصاب عمومی اکتبر ۱۹۰۵، تزار در ۱۷ اکتبر همان سال بیانیه ای مبنی بر وعده «آزادی های مدنی، نقض ناپذیری حقیقی حقوق فرد، آزادی عقیده، بیان، حق انجمن و تشکل» صادر کرد. حزب طرفدار تزارسیم «اکتبرییستها»، این بیانیه را اساس فعالیت خود قرار داد. یادداشت مترجم فارسی.

۹) در ترجمه فرانسوی نوشته شده: «در عمل دقیقاً به سنایشگری این ایده بورژوائی مشغولند».

۱۰) به جای «ترک وظائف» در ترجمه فرانسوی نوشته شده: «رد وظائف».

پاسخ به یک نامه

اخیراً نامه ای از یک دوست در برخورد به مقاله «ویژگی های اساسی جنبش آزادی بخش زنان» مندرج در خیزش شماره ۷، به دست ما رسیده است. ما ضمن آوردن بخش های اساسی این نامه، پاسخ خود را نیز جهت روشن تر شدن بحث، ارائه می کنیم.

در نامه چنین آمده است:

«من نمی دانم که مقاله ای را که شما در خیزش در رابطه با جنبش زنان [درج کرده اید] چه کسی نوشته ... اما نقد سرانگشتی خود را می فرستم!

گر پیوند زدن مشروطیت [قانونیت] اروپائی به روسیه هستند، بی آنکه در نظر بگیرند چه راه ویژه ای در غرب به پذیرش این مشروطیت و تحکیم آن طی چندین نسل و گاه طی چند سده، منجر شد. لیبرال ها و انحلال طلبان می خواهند همانگونه که در مثل آمده پوست را بی آنکه در آب فرو برند، بشویند. در اروپا، رفرمیسم در واقع به معنی ترک مارکسیسم و نشانیدن «سیاست اجتماعی» بورژوائی به جای آن است. در روسیه، رفرمیسم انحلال طلبان، علاوه بر آن، به معنای درهم شکستن سازمان مارکسیستی، ترک وظائف (۱۰) دموکراتیک طبقه کارگر و نشانیدن سیاست لیبرالی کارگری برجای آن است.

چاپ شده در پرواداترودا، سپتامبر ۱۹۱۳

مقاله «مارکسیسم و رفرمیسم» را سهراب شباهنگ از روی ترجمه انگلیسی مجموعه آثار لنین، جلد ۱۳ چاپ مسکو ۱۹۷۳، صفحات ۳۷۵ - ۳۷۲ و ترجمه فرانسوی مجموعه آثار او صفحات ۴۰۳ - ۳۹۹ جلد ۱۹ چاپ ادیسیون سوسیال و پروگرس ۱۹۶۷ به فارسی برگردانده و بهروز فرهیخته آن را ویرایش کرده است.

بهمن ۱۳۷۹

پانویست ها

(۱) به جای «دوربرد» در ترجمه فرانسوی نوشته شده: «جدی».

(۲) به جای «فریب دهند» در ترجمه فرانسوی نوشته شده: «با صدقه فریب دهند».

(۳) به جای «حفظ اصلاحات» در ترجمه فرانسوی نوشته شده: «تحکیم اصلاحات».

(۴) منظور سه شعار جمهوری دموکراتیک، ۸ ساعت کار روزانه و ضبط همه زمینهای مالکان است که خواستهای حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در جریان انقلاب ۱۹۰۵ و پس از آن تا ۱۹۱۷ بود. مترجم فارسی

- رفیق ... من اینها را برای شما می نویسم چون می دانم که گوش شنوا دارید ... والا من سال هاست که امیدم را از مردان کم و بیش هم نسل خودم قطع کرده ام و کار خود را می کنم چون به غیر از وقت تلف کردن (بحث مرغ اول بود یا تخم مرغ) حاصل دیگری ندارد وقتی مردانی پیدا شدند که تابوی این سکوت را شکستند و خود به صف "اول" مبارزه با قتل، خشونت وحشیانه بدنی، روحی، جنسی، اجتماعی، حقوقی و اقتصادی علیه زنان و کودکان پیوستند، آنوقت تقسیم کار می کنیم، و وارد بحث می شویم ...»

پاسخ خیزش به این نامه

دوست عزیز، با سلام و درود به شما، از اینکه طی نامه تان به مقالات "خیزش" توجه نشان داده و نقطه نظرات خود را با ما در میان گذاشته اید، بسیار خوشحالیم.

شما در برخورد به مطلب «ویژگی های اساسی جنبش آزادی بخش زنان» نوشته اید: "بسیار متأسفم که نویسنده به جای این که به خود زحمت دهد و کمی ادبیات روز زنان را مطالعه کند با بخشی از استدلالات جامعه سرمایه - مردسالار برخورد می کند که بسیار قدیمی ست جامعه جنایتکار سرمایه - مردسالار دیگر به هیچ وجه از این گونه استدلالات استفاده نمی کند بلکه این بار با لباس بنفش فمینیستی به بازار آمده حتی آخوندهای باسوادتر هم در ایران دیگر یک پا فمینیست شده اند و در این گیرودار جدا کردن "سره از ناسره" کاری بسیار دشوار است.

در طیف بسیار بسیار یاسی فمینیستهای جهان تا آنجا که من اطلاع دارم بیشتر از نیمی خود را چپ می

بسیار متأسفم که نویسنده به جای اینکه به خود زحمت دهد و کمی ادبیات روز زنان را مطالعه کند، با بخشی از استدلالات "جامعه سرمایه - مرد سالار" برخورد می کند که بسیار قدیمی است. جامعه جنایتکار سرمایه - مردسالار ... دیگر به هیچ وجه از اینگونه استدلالات استفاده نمی کند ... بلکه اینک با "لباس بنفش فمینیستی" به بازار آمده ... حتی "آخوندهای" با سوادتر هم در ایران ... دیگر یک پا فمینیست شده اند و در این گیرودار ... جدا کردن "سره از ناسره" کاری بسیار دشوار است.

در طیف بسیار بسیار یاسی فمینیست های جهان تا آنجا که من اطلاع دارم بیشتر از نیمی خود را چپ می دانند. و از مبارزه برای عدالت اجتماعی بشدت دفاع می کنند ...

حیف که نویسنده به خود زحمت نداده که با این طیف آخری ... درگیر بحث شود!

اما یک سوال از نویسنده و تمام مردانی که حتی از جان خود برای شرف انسانی و عدالت اجتماعی دریغ نمی کنند ...

- چگونه است که در برابر تجاوز به زنان و کودکان در جنگ ها هیچ تحقیقی انجام نمی دهند ... موضوع بحث در ادبیات سوسیالیستی و کارگری نیست؟

- چگونه است که خشونت بر علیه زنان و کودکان "در خانواده" موضوع هیچ تحقیقی نیست؟

- چگونه است که تجاوز جنسی بر علیه کودکان توسط پدر و فامیل نزدیک هرگز موضوع هیچ تحقیق و نوشتن مقاله ای و و نیست؟

طبقاتی ستم‌ها و تبعیض‌های وارد بر زنان می‌پردازند.

علاوه بر آن در جامعه ایران که تبلیغات به غایت ارتجاعی و پس‌مانده‌های ذهنی قرون وسطایی و آموزه‌های دینی طی ۳۳ سال حاکمیت رژیم زن‌ستیز اسلامی، دائماً به خورد توده‌های مردم داده می‌شود، کار انقلابی در جهت مبارزه با عقب‌ماندگی‌ها و زدودن آثار آن در میان زنان و نیز مردان، کاری بس طولانی و صبورانه است. پس کمونیست‌ها و انقلابیان هر قدر هم در این راه تلاش کنند و بگویند و بنویسند و برخورد کنند باز هم کم است. اگر شما به طور روشن برای ما می‌نوشتید که با چه شیوه‌ای می‌بایست در این زمینه، استدلال کرد که تمامی این علل به شکلی ریشه‌ای تجزیه و تحلیل گردند و ضمن آن از درک‌ها و نظرات انحرافی نیز مبرا باشد، یا به عبارت دیگر نظرات مثبت و ایجابی خود را نیز برای ما می‌نوشتید، بسیار خوب بود.

در رابطه با نظرات فمینیستی "آخوندهای باسواد"، همان‌گونه که در اوج جریان‌های فعال در "جنبش سبز" و اصلاح‌طلبی آنان شاهد بودیم، در زمینه مسئله زن، آنان قادر به ارائه نظر و راه‌حلی پیشرو که جامعه خواهان آن بود، نشدند از جمله ابتدایی‌ترین آزادی برای زنان یعنی آزادی پوشاک و لغو حجاب اجباری حتی جریان‌های نیز مانند «کمپین یک میلیون امضاء» که زنان را به فتوای فقهی "صانعی" امید می‌دادند، با سکوت معنی‌دار او، و شکست عملی طرح‌شان، حتی هواداران خود را نیز از دست دادند. این "آخوندها" چه باسواد و چه بیسواد، آزادی‌طلبی‌شان در رابطه با زنان، تا آنجا دوام دارد که از چهار چوبه "اسلام" و "جمهوری اسلامی" خارج نشده است. هیچ‌یک از این "آخوندهای باسواد یا بی‌سواد" و پیروان آنها، یا به طور کلی طرفداران عمامه‌دار یا بی‌عمامه

دانند و از مبارزه برای عدالت اجتماعی به شدت دفاع می‌کنند. حیف که نویسندگان به خود زحمت نداده که با این طیف آخری درگیر بحث شود.

همان‌طور که از نام مقاله مشخص است، بحث اصلی آن روی موضوعی مشخص یعنی علل اصلی نابرابری و ستم بر زنان، که از احترام به مالکیت خصوصی، نظام طبقه‌بندی و استثمار و سرکوب اقتصادی آنان برمی‌خیزد، و مرزبندی با جنبش بورژوازی زنان تمرکز دارد. این برخورد از زاویه بررسی‌های ماتریالیستی تاریخ که توسط مارکس و انگلس برای اولین بار به شکل ریشه‌ای و علمی نسبت به پیدایش خانواده و چگونگی رانده شدن زنان به موقعیت فرودست و نیز پیدایش دولت، مطرح گردید، صورت گرفته است. نابرابری زن با مرد و ستم بر زن در جامعه سرمایه‌داری که با استثمار سرمایه‌دارانه کار زنان (و نیز کار کودکان بویژه در قالب استثمار ارزش اضافی مطلق) ستمی مضاعف بر آنان وارد می‌آورد، همه روزه باز تولید می‌گردد و در جمهوری اسلامی از شدت و شناعت بیشتری برخوردار است (در تمامی اشکال اقتصادی، حقوقی و اجتماعی). این برخورد اگر از نظر شما «قدیمی» است اما نادرست نیست و واقعیتی است که در هر لحظه حیات جامعه سرمایه‌داری فعلیت دارد و باز تولید می‌گردد. از سوی دیگر هنوز ما با ایده‌ها و نظراتی روبروئیم که به صراحت اعلام می‌دارند «ستم جنسیتی معلول ستم طبقه‌بندی نیست» و یا همان‌طور که در خود مقاله اشاره شده، نظرات ارتجاعی درباره این نابرابری را به حوزه‌های بیولوژیکی، روانشناسانه و اخلاقیات حواله می‌دهند. همان‌طور که خود شما نیز اذعان داشته‌اید بیش از نیمی از فمینیست‌های جهان خود را "چپ" می‌نامند و ایده‌های خود را با همین عنوان ارائه می‌دهند اما اینان نیز کمتر به علل اجتماعی - اقتصادی و

در یک کلام، نه به اصطلاح فمینیست های اسلامی و نه فمینیست های عرفی وابسته به طبقات دارا نمی خواهند و نمی توانند نه خواست های عام دموکراتیک و برابری حقوقی و سیاسی و مدنی و اجتماعی زنان با مردان را به طور کامل و روشن مطرح نمایند و ستم های وارد بر زنان در این عرصه ها را چه در سطح جامعه و چه خانواده افشا نمایند، و نه ستم های مضاعفی را که بر زنان کارگر و زحمتکش جامعه وارد می شود توضیح دهند، افشا کنند و به دنبال راه حل آن باشند. زنان ایران به همین دلیل مشخص، تا مغز استخوان با این چهارچوب و قوانین آن از حرف تا عمل، تماما درگیرند. از این رو شگفت آور نیست که اکثریت عظیم زنان ایران به همین دلایل مشخصی که ذکر شد، تا مغز استخوان نه تنها از قانون اساسی و قوانین مدنی جمهوری اسلامی رنج می برند و لطمه می بینند، بلکه نظرات و خط مشی "فمینیست های اسلامی" و یا فمینیست های عرفی وابسته به طبقات دارا را قطب نمای تلاش های خود قرار نمی دهند.

اما بررسی نظرات فمینیست های جهان که "بیشتر از نیمی خود را چپ می دانند و از مبارزه برای عدالت اجتماعی به شدت دفاع می کنند"، به همان دلیل که در ابتدا گفتیم، در این مقاله نمی توانست مطرح باشد و به تمامی نظرات و طیف های رنگارنگ جنبش زنان و نیز موردی که شما در نظر دارید، برخورد صورت گیرد. اما ما از پیشنهاد شما استقبال می کنیم و امیدواریم با کمک شما و ارائه نظریاتی که طرح خواهید کرد، روی آن کار کنیم.

در رابطه با سئوالات شما پیرامون کم کاری و نبود کار تحقیقی روی مسئله خشونت علیه زنان و کودکان و اشکال آن (تجاوز به زنان و کودکان در جنگ ها، خشونت پدر در خانواده و تجاوز جنسی علیه کودکان و قتل های ناموسی و ...)، اول اینکه چرا این 3

قانون اساسی و قانون مدنی جمهوری اسلامی نه آگاهی و نه جرأت آن را دارند که آشکارا با عمل وحشیانه سنگسار، با چند همسری و صیغه، مخالفت ورزند، نمی توانند یا نمی خواهند آشکارا خواستار آزادی زنان در انتخاب لباس و منع حجاب اجباری، آزادی هر دختر و پسر بالغ و زن و مرد در انتخاب همسر یا همراه زندگی، برابری زن و مرد در امر طلاق، سرپرستی فرزندان، اداره خانواده، ارث بری، برابری در امر شهادت و غیره باشند. هیچ یک از آنها از مزد برابر زن و مرد در مقابل کار برابر دفاع نمی کنند، هیچ یک از برابری زن و مرد در فرصت های شغلی یا تصدی مسئولیت ها و غیره پشتیبانی نمی کنند، هیچ یک به اینکه مزد زنان در ایران 60 درصد کمتر از مزد مردان است و اینکه نرخ بیکاری زنان کارگر بیش از دو برابر نرخ بیکاری مردان کارگر است کاری ندارند. همان گونه که به این واقعیت که بار اصلی کار خانگی بر دوش زنان، به ویژه زنان کارگر و زحمتکش است (چون کار خانگی زنان طبقات دارا را خدمتکاران زن و مرد انجام می دهند و نه خود این زنان دارا) بی اعتنا هستند. هیچ یک به این کاری ندارند که زنان تنها حدود 15 درصد جمعیت فعال اقتصادی رسمی را تشکیل می دهند در حالی که نیمی از جمعیت کشور اند و قاعدتا می بایست حدود نصف جمعیت فعال اقتصادی زن باشند. به این نکته اساسی توجه نمی شود که عدم استقلال اقتصادی زنان یا سطح پائین این استقلال یکی از پایه های ستم بر زنان و موقعیت فرودست آنها است. در جوامعی که زنان از استقلال اقتصادی برخوردارند، برخورداری شان از حقوق اجتماعی و سیاسی و مدنی هم بیشتر است، هر چند در هیچ جامعه ای زنان هنوز از برابری کامل با مردان برخوردار نیستند.

روانه زندان و تحت بازجویی و ... قرار خواهند گرفت (مانند سرنوشت وکلایی که هم اکنون خود به دلیل دفاع از موکلانشان در زندان بسر می‌برند).

ما این واقعیت‌ها را بیان نکردیم که بر روی کمبودها سرپوش گذاشته باشیم یا از وظایف خود در قبال افشای پیگیرانه جنایات رژیم و آگاه نمودن توده‌های مردم، شانه خالی کنیم، بلکه موانع موجود را بازگو کردیم. البته باید ذکر کنیم که چنین مطالعاتی با برخی کمبودها، در زمینه خشونت علیه زنان و کودکان تا حدودی به وسیله فعالان و برخی حقوقدانان در ایران منتشر گردیده است. اما شناخت ابعاد فزاینده و اشکال گوناگون آن و عمق این فجایع و بی‌رحمی‌ها و علل بروز آنها، همان‌گونه که شما نیز بر آن انگشت نهاده‌اید، نیاز به بررسی‌های بیشتر و مداوم دارد. این وضعیت در سایر کشورها نیز با درجاتی محدودتر، کم و بیش به همین صورت مشاهده می‌گردد. در آنجا نیز که مؤسسات و افراد متخصص با در دست داشتن اطلاعات و آمار، روی این مسائل کار می‌کنند، بنا به مصالح دولت‌ها و طبقات حاکم (نظیر تجاوز و جنایات نظامیان آمریکائی و ناتو در عراق و افغانستان و ... علیه عمدتاً کودکان و زنان) باز هم سکوت و چشم‌پوشی و اهمال‌کاری در قبال آن صورت می‌گیرد.

از سوی دیگر، با توجه به بحران اخیر سرمایه‌داری و سیاست دولت‌ها در محدود ساختن و حذف خدمات اجتماعی و بهداشتی، بودجه بسیاری از مؤسساتی که در این زمینه‌ها آموزش و خدمات ارائه می‌نمودند از طرف دولت‌ها کم و یا قطع گردیده است. به گونه‌ای که آنها دیگر قادر به ارائه خدمات حمایتی خود از کودکان و زنان آسیب‌دیده یا در معرض خطر نیستند.

سؤال را فقط در رابطه با "مردان" طرح کرده‌اید؟ "اما یک سؤال از نویسنده و تمام مردانی که حتی از جان خود برای شرف انسانی و عدالت اجتماعی دریغ نمی‌کنند:" (از متن نامه) خوب بود زنان را نیز در برخورد شرکت می‌دادید چرا که آنان نیز بخشی از جنبش چپ را تشکیل می‌دهند و در این مبارزه جایگاه خود را دارند. شما در رابطه با سئوالات خود در این زمینه، به خوبی کمبودها را مطرح کردید و به انتقاد پرداختید. ما نیز با شما موافقیم که جامعه مدرن چه در بعد جهانی و چه بویژه در ایران شدیداً از این خشونت‌ها رنج می‌برد و قربانیان آن نیز عمدتاً زنان و کودکان هستند. این مسأله در ایران به دلیل نبود کار آماری و پنهان‌کاری‌های مصلحتی از سوی مسئولان رژیم، عمدتاً با سکوت همراه است به نحوی که فریاد زجر قربانیان انعکاسی نمی‌یابد. یا اگر تحت فشار افکار جامعه به آن پرداخته شود باز هم دلایل وقوع آن به گردن خود قربانیان انداخته می‌شود نظیر تجاوز اخیر دسته جمعی به زنان و دختران در میهمانی خصوصی "خمینی شهر" که چرائی وقوع آن از سوی نیروی انتظامی، بدحجابی زنان شرکت‌کننده در میهمانی خانوادگی ذکر گردید. ارائه کار تحقیقی از سوی کمونیست‌ها، در رابطه با این گونه جنایات ضد انسانی، که متکی بر داده‌ها و آمارهای واقعی باشد که منجر به نتایج صحیح گردیده و انعکاس آن در جامعه گامی حداقل در پیشگیری از وقوع آن‌ها باشد، تحت شرایط کنونی حاکم بر ایران کاری دشوار است. چرا که این گونه تحقیقات را باید از طریق دسترسی به یک سری از نهادها و مراجع قانونی رژیم مانند بیمارستان‌ها، پزشکی قانونی، بهزیستی، دادگاه‌ها و مراکز حقوقی و انتظامی و ... و نیز آمارهای موجود (اگر ارائه شده باشند) توسط یک تیم از فعالین زنده و پیگیر و دلسوز، دنبال کرد. فعالینی که بلافاصله از سوی رژیم به جرم زدن نظم عمومی و تشویش اذهان،

که ادامه خشونت را امکان پذیر می سازند. نکته دوم اینکه با تکیه اصلی بر خشونت های وارد بر زنان، موقعیت نابرابر تحمیل شده بر زنان از نظر اقتصادی، اجتماعی، مدنی و سیاسی نادیده گرفته می شود یا تا حد زیادی از نظر دور می ماند. به عبارت دیگر مسأله نابرابری زن و مرد که در ریشه خود مسأله ای اقتصادی - اجتماعی است به مسأله ای جزائی تقلیل می یابد و بسیاری از ستم هایی که بر زنان وارد می شود (مثلا نابرابری مزد زنان و مردان در برابر کار یکسان) و یا تحمیل کار خانگی بر زنان ناشی از خشونت وارد بر زنان نیست، بلکه ناشی از روابط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه و جبر اقتصادی است.

در خاتمه، ما ضمن قدردانی از شما به خاطر در میان نهادن نظرات و دغدغه های ارزشمندتان در رابطه با مسائل زنان و کودکان، و رفع کمبودهای نظری و عملی در این زمینه، از شما می خواهیم که ما را باز هم یاری نمایید، چرا که تلاش در این زمینه یک کار مسئولانه عمومی برای کلیه انقلابیان و فعالان محسوب می گردد که باید هرکس بنا به توان خود گوشه ای از آن را بگیرد.

سه شعر

نوروز در زمستان

احمد شاملو

(بهمن 1356)

سالی

نوروز

با این همه و به رغم همه کمبودها و پرده پوشی ها در زمینه داده های مربوط به خشونت بر زنان باز هم آن قدر دامنه این فجایع وسیع است که برای افشای آنها و به ویژه افشای علل آنها نیازی به دانستن همه آنها نیست. همان گونه که در آغاز این نوشته آمد انواع ستم ها بر زنان، چه در عرصه اجتماعی یعنی ستم های وارد بر زنان از سوی نهادهای اجتماعی، دولتی، قانونی، اقتصادی و غیره، و چه در درون خانواده (از سوی شوهر، پدر، برادر و حتی عمو و دایی و غیره) وارد می شود. ستم های وارد بر زنان در خانواده، که اساسا ناشی از سنت های ارتجاعی پدرسالارانه است تا حد زیادی از جانب شرایط اجتماعی و نهادهای اجتماعی تقویت می گردد. ما باید لبه تیز حمله خود را روی ستم های اجتماعی در بُعد وسیع آن قرار دهیم بی آنکه ستم های وارد بر زنان در عرصه خانواده را از نظر دور بداریم. در واقع بسیاری از ستم های وارد بر زنان در خانواده هنگامی قابل رفع اند که یک رشته ستم های اجتماعی و مواعی که در مقابل زنان وجود دارد رفع شده باشند. در همان حال یک رشته امکانات - از جمله امکان قانون گذاری مترقی که تنها در صورت از میان رفتن حکومت های ارتجاعی ممکن است - و نیز امکانات آموزشی و نیز سازماندهی وسیع زنان و انتقال تجربه و غیره فراهم شده باشد.

برخی از جنبش های زنان که تکیه اصلی را بر خشونت وارد بر زنان در خانواده قرار می دهند دو نکته را در نظر نمی گیرند: یکی اینکه ریشه بسیاری از خشونت های وارد بر زنان، از جمله خشونت هایی که در سطح خانواده اعمال می شود، ریشه در شرایط اجتماعی و نهادهای اجتماعی دارد (یا مستقیما ناشی از این نهادها است مانند مالکیت و استثمار و قوانین مدنی و نهادها و آموزه های دینی که به آنها اشاره شد)، یا ناشی از نارسائی ها و کم کاری نهادهای مسئول است

فراز خواهد شد

دستان اشتیاق از دریچه ها دراز خواهد شد

لبان فراموشی به خنده باز خواهد شد

و بهار

درمعبری از غریو

تا شهر

خسته

پیش باز خواهد شد

سالی

آری

بی گاهان

نوروز

چنین آغاز خواهد شد

نمی‌خواهم

آنخلا فیگوئرا ایمریک
(شاعره اسپانیایی 1902-1984)

نمی‌خواهم

که بوسه را بفروشند

و خون را بفروشند

و نسیم خریداری شود

و بادها را به اجاره دهند.

بی‌چلچله بی‌بنفشه می‌آید،

بی جنبش سرد برگ نارنج بر آب

بی گردش مرغانه رنگین بر آینه

سالی

نوروز

بی‌گندم سبز و سفره می‌آید،

بی‌پیغام خموش ماهی از تُنگِ بلور

بی‌رقص عقیق شعله در مردنگی.

سالی

نوروز

همراه به درکوبی مردانی

سنگینی بار سال‌هاشان بر دوش:

تا لاله‌ی سوخته به یاد آرد باز

نام ممنوع اش را

و تاقچه گناه

دیگر بار

با احساس کتاب‌های ممنوع

تقدیس شود.

در معبر قتل عام

شمع‌های خاطره افروخته خواهد شد.

دروازه‌های بسته

به ناگاه

نمی‌خواهم

که به اسم دین سیلاب اشک جاری شود

که کودکان یتیم و زنان جوان بیوه شوند

که سیاهی شبی را که عفو در آن نیست دعوت کنند

که پسر یک مادر کشته شود

در جنگی که به دنبالش نبوده.

نمی‌خواهم که پسر مر رژه برود

و پسران مادرها رژه بروند

و تفنگ و مرگ را بر دوش بکشند

و تفنگ شلیک کند

و تفنگی ساخته شود.

نمی‌خواهم که «فلان» یا «بهمان» بخواهد چیزی بر

من تحمیل کند

و همسایه رو به رو پاهای مرا بشکند

و به روی من اعلان و تمبر بچسبانند

و فرمان دهند که شعر چیست.

نمی‌خواهم که

نهانی دوست داشته باشم

و نهانی بگیرم

و در خفا آواز سر دهم.

نمی‌خواهم

که دهانم را ببندند

آن زمان که می‌گویم

من نمی‌خواهم.

نمی‌خواهم

که گندم بسوزد و نان نایاب شود.

نمی‌خواهم که در خانه‌ها سرما باشد

و در کوچه‌ها ترس باشد

و در چشم‌ها خشم باشد.

نمی‌خواهم که در میان لب‌ها دروغ در بند باشد

و در گاو صندوق‌ها میلیون‌ها ثروت زندانی شده

باشد

و پاکان در زندانها گرفتار بمانند.

نمی‌خواهم که روستایی بدون آب کار کند

که چوپان دام‌هایش را بی‌فلوت بچراند

و ملاح بی‌قطب‌نما دریانوردی کند

و در کارخانه سوسن نباشد

و در معادن سپیده دم در نگاه ننشیند

و در مدرسه معلم نخندد.

نمی‌خواهم

که مادرها بی‌عطر باشند

و دخترها بی‌عشق بمانند

و پدران بی‌توتون

و شاهان مجوس برای کودکان

باقتنی و دفترچه نیاورند.

[و کودکان فقیر بی‌پوشاک و بی‌دفتر باشند]

نمی‌خواهم

که زمین را تقسیم کنند

و در دریاها امپراتوری تراش دهند

و در آسمان‌ها پرچم‌ها برافرازند

و بر لباس‌ها نشان بدوزند.

مرثیه

برای نوروز علی غنچه

احمد شاملو

مهر ۱۳۳۰

نوروز علی غنچه کارگر نفت، مدت ده سال زندانی سیاسی بود. او را به سبب بیماری شدید آزاد کردند که بلافاصله پس از آزادی درگذشت.

راه

در سکوت خشم

به جلو خزید

و در قلب هر رهگذر

غنچه پژمرده بی شکفت:

« - برادرهای یک بطن!

یک آفتاب دیگر را

پیش از طلوع روز بزرگش

خاموش

کرده اند!»

□

و لالای مادران

برگهواره های جنبان افسانه

پرپر شد:

«- ده سال شکفت و

باغش باز

غنچه بود.

پایش را

چون نهالی

در باغ های آهن یک کند

کاشتند.

مانند دانه بی

به زندان گلخانه بی

قلب سرخ ستاره بی اش را

محبوس داشتند.

و از غنچه او خورشیدی شکفت

تا

طلوع نکرده

بخسید

چرا که ستاره بنفشی طالع می شد

از خورشید هزاران هزار غنچه چنو.

و سرود مادران را شنید

که بر گهواره های جنبان

دعا می خوانند

و کودکان را بیدار می کنند

تا به ستاره بی که طالع می شود

و مزرعه بردگان را روشن می کند

سلام

بگویند.

و دعا و درود را شنید

از مادران و از شیرخوارگان؛

و نا شکفته

در جامه غنچه خود

غروب کرد

تا خون آفتاب های قلب ده ساله اش

ستاره ارغوانی را

پر نورتر کند.»

□

وقتی که نخستین باران پائیز

عطش زمین خاکستر را نوشید

و پنجره بزرگ آفتاب ارغوانی

به مزرعه بردگان گشود

تا آفتابگردان های پیشرس به پا خیزند،

برادرهای هم تصویر!

برای یک آفتاب دیگر

پیش از طلوع روز بزرگش

گریستیم.